

حیاتِ یحییٰ

جلد اول



یحییٰ دولت آبادی

تاریخ معاصر

۱

حیات یحیی

جلد اول

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۲



انتشارات عطار: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳



انتشارات فردوسی: خیابان مجاهدین، شماره ۲۶۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد اول)

تألف: یحیی دولت‌آبادی

چاپ اول: ۱۳۳۶ - تهران، کتابخانه ابن‌سینا

چاپ چهارم: ۱۳۶۳ - تهران

چاپ: چاپخانه رنگین - تهران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

گفتار ناشر:

بشر از روزگاران بسیار دور یعنی از همان زمان که خط و نوشتن یاد گرفت و توانست افکار و خواسته‌های خود را به طرف مقابل تفهیم نماید، در صدد بوده که حوادث و اتفاقات زندگی خویش را بیادگار نگاهداری کند، تا آیندگان از احوالات او باخبر گردند و از همین زمان است که نوشتن تاریخ که گاهی بصورت علامات حجاری شده روی تخته‌سنگ‌ها و تنه درخت‌ها و بعدها بصورت نوشته‌هایی الفبایی و تصویری بر روی گل پخته از انسان‌های پیشین باقی مانده شروع شده است. بنابراین تاریخ جام جهان نمایی است که همچون آینه منتهکس کننده حالات و افکار و روحیات ایناه بشر است و در آن بطور مجمل از حیات و ممات ملل مختلف گفتگو و بحث شده است.

تاریخ گذشته ایران نیز مانند تاریخ اغلب ملل جهان دارای قهرمانانی است که سرنوشت‌ساز این ملت باستانی و کهنسال بوده‌اند و ما با خواندن شرح حال آنان می‌توانیم راه و روش آنان را پیروی کنیم و از زحمات آنان که در راه ترقی و تعالی ملت ایران کشیده‌اند بهره‌مند گردیم.

تاریخ صدساله اخیر ایران نیز پر از حوادث مختلف است و این حوادث گاهی سرنوشت‌ساز ملت ایران را تغییر داده و جا دارد کتب زیادی از این قسمت سرنوشت‌ساز تاریخ چاپ شود و کتاب حاضر در رابطه با چنین موردی بچاپ می‌رسد و امیدواریم در آینده بتوانیم در این زمینه کتب دیگری بچاپ برسانیم تا روشن‌گر این برحه تاریخی ایران باشد.

سر آغاز

اکثرین که بیاری خداوند یکتا، کتاب حیات یحیی از چاپ درآمده و منتشر می‌گردد جای بسی خوشوقتی است که این اثر نفیس در دسترس استفاده عموم قرار گرفته و خوانندگان گرامی بشمعی دیگر از خدمات برجسته نویسنده کتاب در راه نشر معارف و تأسیس مدارس ملی پی برده ملاحظه خواهند نمود که در آن روزگار تیره و تاریک اکثریت قریب باتفاق مردم در تاریکی جهل و بیسوادی می‌زیسته‌اند چگونه معدودی از جان‌گذشته مشعلدار راه هدایت ملت شده، برای نشر فرهنگ و بساواد کردن مردم رنجها برده و خون دلها خورده و از مواجهه با هیچیک از مشکلات و خطرهای گوناگون نهراسیده‌اند و سرانجام با کوششهای مداوم توانسته‌اند بنای فرهنگ نوین مملکت را پایه‌گذاری کنند.

کتاب حاضر که تصادفاً مقارن با شصتمین سال تأسیس دبستان سادات که یکی از تأسیسات شخصی مرحوم دولت‌آبادی است، از طبع خارج می‌شود آئینه سرپانمای آن عصر و شرح خدمات معارفخواهان واقعی و مبارزات آنان بادشمنان معارف است که شاید از حیث اشتغال بروقایع و چگونگی تأسیس مدارس جدید در نوع خود بی نظیر بوده و اصیل‌ترین تاریخ معارف نوین مملکت باشد. آرزوی اینجانب است که دیگر آثار آن دانشمند از قبیل کتابهای اردیبهشت-آئین در ایران، روان‌نامه تربیت اراده و غیره نیز که فهرست کامل آنها در مقدمه جلد دوم این کتاب منتشر شده است، بهمت معارفخواهان چاپ، و روان صاحب‌آن آثار از این رهگذر شاد گردد.

حمیده دولت‌آبادی

اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ تهران

فهرست جلد اول

- * فصل اول: ولادت و تحصیلات ابتدائی ۱۱
- * فصل دوم: تربیت ابتدائی و مسافرت ۱۷
- * فصل سوم: عراق عرب و روحانیت ۲۳
- * فصل چهارم: تحصیلات مقدماتی ۲۸
- * فصل پنجم: جنگ و طاعون و مراجعت به ایران ۳۴
- * فصل ششم: بدرم و ظل السلطان ۳۹
- * فصل هفتم: ایران و قسوی آن ۴۴
- * فصل هشتم: قوه روحانیان ۵۰
- * فصل نهم: یکسال و نیم در تهران و بازم اصفهان ۵۶
- * فصل دهم: سه سال در اصفهان ۶۲
- * فصل یازدهم: قصد حجاز ۶۹
- * فصل دوازدهم: تنهایی در عراق عرب ۷۵
- * فصل سیزدهم: مصر و حجاز و ایران ۸۱
- * فصل چهاردهم: سید جمال الدین اسدآبادی ۹۱
- * فصل پانزدهم: اوضاع ملکی و احوال دولت ۱۰۰
- * فصل شانزدهم: دخانید و فسخ آن ۱۰۵
- * فصل هجدهم: احوال خانواده ۱۱۱
- * فصل هجدهم: پایان دشمنی و تاهل ۱۱۷
- * فصل نوزدهم: اوضاع ملکی و احوال بیداران ۱۲۳
- * فصل بیستم: روحانیت و روحانیان ۱۳۰

- * فصل بیست و یکم: قتل ناصرالدینشاه ۱۲۷
- * فصل بیست و دوم: سلطنت مظفرالدینشاه ۱۴۷
- * فصل بیست و سوم: میرزا آقاخان کرمانی و رفیقانش ۱۵۹
- * فصل بیست و چهارم: اوضاع دربار و عزل امین السلطان ۱۷۱
- * فصل بیست و پنجم: امین الدوله و معارف عمومی ۱۷۸
- * فصل بیست و ششم: خیریه رشدیه و انجمن معارف ۱۸۵
- * فصل بیست و هفتم: مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف ۱۹۳
- * فصل بیست و هشتم: مطبوعات و مطابع ۱۹۹
- * فصل بیست و نهم: عزل امین الدوله و سیر قهقراشی ۲۰۵
- * فصل سی ام: امین السلطان و معارف ۲۱۳
- * فصل سی و یکم: انجمن معارف و کتابخانه ملی ۲۲۱
- * فصل سی و دوم: انجمن معارف و خطر انحلال ۲۲۸
- * فصل سی و سوم: انجمن معارف و مدارس ۲۳۷
- * فصل سی و چهارم: مدرسه متبرکه سادات ۲۴۵
- * فصل سی و پنجم: مدرسه ادب و کمالیه ۲۵۴
- * فصل سی و ششم: مدرسه سادات و طغیان فساد ۲۶۱
- * فصل سی و هفتم: دولتیان و مدرسه سادات ۲۶۸
- * فصل سی و هشتم: دفع فتنه و اوضاع معارف ۲۷۶
- * فصل سی و نهم: دبستان دانش و فتنه مدرسه رشدیه ۲۸۳
- * فصل چهلم: فتنه جدید و رایحه امید ۲۹۱
- * فصل چهل و یکم: شورای معارف و احوال مدارس ۳۰۰
- * فصل چهل و دوم: اوضاع مملکت و احوال خانواده ۳۱۳
- * فصل چهل و سوم: دارالفنون تهران ۳۲۵
- * فصل چهل و چهارم: خطر جدید مدارس و نظریه مدارس قدیم ۳۳۸
- * فصل چهل و پنجم: احوال داخلی و اوضاع خارجی ۳۴۹

بسمه تعالی

مقدمه

کیست آنکس که دارای اندک ادراک باشد و فوائد تاریخ را نداند. تاریخ است که گذشت و حال و آینده را بهم آشنا میسازد.

تاریخ است که خزانه خیر و شر این عالم شمرده میشود. تاریخ تغیر پذیر نیست چونکه آئینه گذشته است و گذشته تغیر ناپذیر است. تاریخ مانند صفحه عکس در برابر کردار نیک و بد هر کس صورت حقیقی آن را بر میدارد و با کسی خصوصیت و یا خصومت ندارد. تاریخ تهبیج مینماید، ثنویق میکند، جرأت میدهد، جلالت میفزاید، تسلی میبخشد و بالجمله حیات جاودانی داده، تثبیت قومیت و ملیت مینماید. ملل بزرگ عالم دارای عظمت نگشتمند مگر در سایه تاریخ. اشخاص بی نام و نشان دارای نام و نشان نشدند مگر در پرتو تاریخ. مملکت ما که تاریخ قدیمش یکی از مهمترین تاریخهای دنیا است و حوادث اخیرش اگر از وقایع قدیم نباشد کمتر نیست متأسفانه هنوز تاریخی ندارد که مشتمل باشد بر صور حقیقی آن حوادث، و اگر چیزی در داخل و خارج نگارش یافته بیشتر آورده است به پرده پوشیها و غرضهای شخصی و روابط خصوصی. بلی در قرنهای اخیر بزرگان بی بوده اند که بقلم خود در هر رشته از حوادث که دست یافته اند نگارش و گزارشی داشته اند ولی بواسطه نامساعدتی زمان و آزاد بودن کلك و بیان در پرده خفا مانده بیشتر از میان رفته است و همچنین است سرگذشت زندگانی اشخاص، که برای آیندگان میتواند دستور عبرت و سرمشق سعادت بوده باشد.

در مملکت ما کمتر کسی بصرافت میافتد شرح زندگانی خود را بقلم آورده بیادگار برای آیندگان بگذارد، در صورتیکه نگارش شرح زندگانی، حیات جاودانی

میدهد، نام و نشان انسان را باقی میگذارد و آیندگان را چراغ راه هدایت میشود. آری پاره‌ئی از مردم نامجو سفرنامه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند بصورتیکه خوانندگان را سودی نمیبخشد و نتیجه‌ئی که از تاریخ مطلوب است از آنها گرفته نمیشود. بعضی از ناکسان و ستمکاران خواسته‌اند در سایه زور و زر و بقلم مزاح گویان حقایق را پنهان نموده رذالت اعمال خود را محسنات جلوه داده تساریخ سازی نمایند .

اما بدیعی است که اینگونه کتاب‌ها را روزگار، خاصه بعد از مرگ صاحبش رخصت نمی‌دهد قدم بسیدان معلومات عالم بگذارد و دست با قدرت طبیعت آنها را بزودی محو و نابود میسازد. برعکس شرح زندگانی ساده‌خالی از اغراق و پرده‌پوشی و مبری از آرایش خود ستائی و حق ناشناسی آمیخته و باحوادث حقیقی روزگار در حوزه معلومات جهان مقام شرافت مییابد و صاحبش را زندگانی جاوید میبخشد. نگارنده این کتاب از آغاز جوانی همه وقت بخاطر می‌آورد تا شرح زندگانی خود را خالی از هرگونه آرایش و پیرایش آمیخته باجمالی از حوادث و افعای ایران و عالم نگاشته بیادگار بگذارم تا در سنه ۱۳۱۰ هجری که سی سال قمری از زندگانیم میگذشته شروع به نگارش این کتاب نموده نخست با پروردگار خود عهد کردم که از سوانح عمر خود نویسم مگر آنچه براستی گذشته باشد و از حوادث دهری تنگام مگر آنچه را تصور حقیقت در آن نموده باشم. مسلم است از حوادث عمومی عالم و از وقایع عمده وطن خویش مطالبی را میتوانستم یاد آور شوم که خود در جریان آنها بوده و با وسیله خبر گرفتن از آنها را در دست داشته‌ام و از آنجا که احوال جاری بحوادث گذشته نزدیک مربوط است بیش از آنکه بگذشته‌های دور مربوط بوده باشد امیدوارم آیندگان نزدیک را خواندن کتاب من موجب مزید عبرت و بصیرت گشته نگارنده را بدعای خیر یاد کرده از سهو و خطائیکه رفته باشد که البته بی سهو و خطائیمت اغماض نفرموده بتصحیح و تکمیل آن پردازند.

خدا یا عاقبت محمود گردان.

یحیی دولت‌آبادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فصل یکم

ولادت و تحصیل ابتدائی

نگارنده این نامه فرزند هادی یحیی دولت آبادی گوید :

پدر من از روحانیان و از دانشمندان بزرگ معروف ایران است از احفاد قاضی نورالله شوشتری، پدر و اجداد وی همه در زمره روحانیان و از جمله اختیار بودند. جد اعلای من میر عبدالکریم از شوشتر به اصفهان آمده در دولت آباد برخوار که بدو فرسنگ مسافت در شمال شهر اصفهان واقع است اقامت گزیده کتاب غنیه العابدین را در اخبار و آثار دیانت اسلامی امامی مشتمل بر دوازده جلد آنجا تألیف نموده است، اجداد من بطول زمان در دولت آباد مختصر علاقه ملکی تحصیل کرده امور شرعیه آن آبادی را پادشاهان اطراف آن تصدی می نمودند میر عبدالکریم دوم جد من در دولت آباد علاقه ملکی خود را زیاد کرده دایره معیشت خویش را وسعت داده بریاست شرعی برخوار قناعت نکرده در اواخر عمر در شهر اصفهان هم خانه ملکی تحصیل نموده مرجعیت مختصری یافته است.

پندم در ابتدای سن برای تحصیل در شهر اصفهان اقامت داشته گاهی بدولت آباد رفت و آمد میکرد پس از آنکه از تحصیلات معمول آن عهد فراغت یافته با سلسله میر محمد صادق واعظ که در محله پیدآباد اصفهان ساکن میباشند وصلت نموده مادر من از طرف پدر از آن سلسله و از طرف مادر نوه ملاعلی حکیم نوری است که در عصر خود اول حکیم مشرع بوده است پندم بسبب حسن معاشرت و عقل معاش و بواسطه دارایی که شخصاً تحصیل کرده یا بعد از فوت پدر با وارث رسیده محل توجه

خاص و عام شده اعتباراتش بیش از پدر گردیده کم کم برعلاقه ملکی خود در دولت آباد و جاهای دیگر افزوده است، پدرم در شهر اصفهان احترامی شایان تقدیر یافته بعد از فوت پدر باز آمد و رفت خود را بدولت آباد در مدت چند سال ترك نکرده با قدرت کامل امور شرعی و عرفیه برخوردار را هم اداره مینموده است بقسمی که از دولت آباد هیچ وقت ر از باقی برخوردار بیشتر اوقات غیر از مالیاتی که بحکومت اصفهان میداده اند کسی سروکاری با حکومت نداشته بلکه مرجع کل حوادث واقع آن حدود محضر پدرم بوده است.

تا این تاریخ که سی سال از عمرم میگذرد و شروع بنکارتش این شرح حال نموده ام پدرم پنج پسر و يك دختر دارد پسر ششمی هم داشته که در شش سالگی وفات کرده من پسر دوم هستم که در سنه ۱۲۷۹ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری روز چهارشنبه هفتم ماه رجب در دولت آباد متولد گشته ام از پنج سالگی مرا بتحصیل خط و سواد واداشته اند باین ترتیب که تاملتی نزد زنهایی که عبرت ساده میتوانستند بخوانند و تر آن را از روی عقیده مذهبی بزحمت فرا میگرفته اغلب از نوشتن محروم بوده اند عمر خود را صرف کرده بی آنکه بدانم از آنها چه آموخته ام از این قبیل زنها در شهرها بیشتر و در دهات کمتر یافت میشده شغلشان پرستاری کودکان در خانه خودشان و یا در خانهای محترمین بوده است علم است در فرستادن کودکان نزد این قبیل زنها ملاحظه پرستاری شدن از آنها و کمی از وقت را آرمیدن افزون بوده است تا تحصیل سواد نمودن و چگونه میتوانم بیاد آورم وضع منزلهایی را که تعلیم دهندگان یا تربیت کنندگان زنانه آن عصر خصوصاً در دهات برای کودکان میداشته اند و اطفال یگانه را چگونه نگاهداری میکردند در چه حجره های مرطوب بروی چه فرشهای ناپاک در چه وضعهای نامناسب اگر چه مکتب خانهای از اینها بالاتر هم که بتوسط معلمهای مردانه دایر بوده غیر از افزون بودن جمعیت و قیل و قال مزیتی بر آنها نداشته اند بهر صورت این مدت را نمیتوانم از زمان شروع بتحصیل بشمارم تا هفت ساله میشوم پدرم من و برادر بزرگم را که آنوقت نه ساله بوده است جداً بتحصیل و امیدارد.

پدرم محرری دارد ملاعباس نام مردی تندخو و با سواد است در دولت آباد
نوشتجات شرعی را می‌نویسد از این راه معاش میکند و از جانب پدرم نیز گاهی بیاد
رعایت میشود در این وقت درس دادن بمن و برادرم را ضمیمه مشاغل او قرار میدهند
معلم بیشتر اوقات خود را صرف تحریرات شرعی و کسب معاش میکند و روزی
دو ساعت یا کمتر هم تکلیف معلمی را در باره ما ادا شده تصور مینماید .

پیش از آنکه ترتیب تحصیل ابتدائی خود را بیان کنم باز بعض مشغله های
معلم که بعد از شغل تحریرات با آنها بیشتر از درس دادن بما اهمیت میداده اشاره کنم.
معلم ما قسیم شرعی میشده از جانب پدرم بر اطفالی که بی ولی باشند و تصرف
در مال آنها وظیفه حاکم شرع است از این راه مکتبخانه ما بصرافخانه کوچکی شباهت
یافته بوده که غالباً در آنجا معاملات و داد و ستد میشد .

معلم ما از تقدینه سفیران که نزد او جمع میگشت و یا از ذخیره خودش باسم
مال سفیر بمردم قرض میداد و ملک و خانه بکرم میگرفت گفتم یا از ذخیره خودش
باسم مال سفیر بلی بدو سبب اگر از مال خودش هم بود به اسم مال سفیر میداد اول
آنکه نمیخواست معلوم شود او ذخیره دارد . دوم آنکه چون در شرع اسلام دادوستد
ربائی حرام است گرچه بعنوان صیغه صلح و بخشش کلاه شرعی بر سرش میگذازند
و مال الاجاره املاک را در ازای سود قرض محسوب میدارند ولی باز هم در عنوان
رعایت صرفه و صلاح سفیر بهتر میتوانسته معاملات را بر وفق دلخواه جاری کند و
نیکوتر موفق میشده مساعدت پدرم را بجانب خود جلب نماید اگر اشکالی در پیش
میآمد و حاجتمند تقویت او میگشت .

شغل دیگر معلم که آنرا بزرگترین تفننات خود میدانست و هر چه میتوانست
مستور نگاه میداشت شغل کیمیاگری بود .

معلم عاشوق زیادی باینکار داشت کتابهای کهنه در این فن بدست آورده میخواند
و امتحان مینمود و یقین کرده بود از این راه دولت مند میگردد .

معلم ما روزها پس از فراغت از شغل تحریرات و معاملات شرعی و حضور در
محضر محاکمات پدرم بکار قرع و انبیق میرداخت نشادر و زرنیخ و غیره مهیا ساخته

باندازه می که چشم ما ازدود کرده کجیا گری و دماغ ما از بوی بد دو اهائی که بکار میرد
بیشتر زحمت میدید تا گوش ما از تعلیمات او بهره برده باشد .

من و برادرم نزد این معلم همدس بودیم روزها وقت صبح میرفتیم بخانه او که
فاصله کمی با منزل ما داشت تا نزدیک ظهر که معلم غائب بود بنوشتن چند سطر خط نسخ
زوی لوحه حلبی و بیازی نمودن با اطفال معلم وقت خود را میگذرانیدیم بعد از نهار
که از خانه خودمان بازگشت به این خانه میشد معلم حاضر شده سطری چند از قرآن
بما درس میداد سرمشقی مینوشت و مشق گذشته را تحویل میگرفت و برای خواندن
فارسی کاند های تحریری خود را که عبارت بود از لاشه های باطل شده سند های
معاملاتی که با مردم داشت بما میداد بخوانیم و خواندن خط های تحریری بی اندازه
زحمت داشت از فارسی چیزی را که بشوق میخواندم کتاب موش و گربه بود شعر های
آنها حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده
یکانه چیزی بود که با سن و تحصیل من مناسبت داشته می شناختم و آنرا دوست
می داشتم .

یکی دو سال باین ترتیب میگنرد و فایده قابلی از تحصیل نزد این معلم حاصل
نمیشود . و اما از تأثیرات تربیتی در این خانه بعد از بیان نمودن وضع آن خانواده در
فصل دوم معلوم خواهد شد که چه بهره می بردم و لوح ساده خاطر من در اول مرحله
اكتسابات عملی چه نقش و نگارهای مختلف پذیرفته است .

بعد از این معلم سرخانه یافتیم باین ترتیب که پدرم یکی از منسوبان خود را
سید هقیمی بسن پنجاه سال میرزا محمد خراسانی که سواد عربی بد نبود سرخانه
آورده ما را درس میداد چون خانواده ما بیشتر در دولت آباد اقامت میداشت ناچار
معلم باید درده بعاند ، آقای معلم که بعیال و اولادش علاقه بسیار داشت از توقف ده
دلتنک بود و تمام هفته روز بلکه ساعت شماری میکرد که روز پنجشنبه برسد او بشهر
رفته شب جمعه روز جمعه و شب شنبه را در شهر مانده و صبح شنبه بازگشت نماید .

پدرم باین ترتیب کار تحصیل ما را منظم کرد و این اندازه مراقبت در آن عصر
از کارهای بزرگ و اقدامات مهم بود که پدری برای تربیت نمودن اولاد خود بجای

آورد. آقای معلم کتاب صرف میرواننده را برای ما درس میگوید اگر چه درس گفتن اینگونه کتابهای ابتدائی برای ازشکالی ندارد ولی از شغل معلمی و تربیت آموزگاری اطفال بکلی بیخبر و بعلاوه طبعاً کم تقریر است.

معلم ما چون میخواهد مطلبی را بیان کند رنگ - ریش قرمز میشود زیانتش لکت گرفته عاجز میماند بطوریکه گاهی در بین درس گفتن سکوت میکند و باز بزراحت بیان مینماید بهر صورت چند ساعت طرف صبح و چند ساعت طرف عصر بکار درس ما میرد از دو چند ماه هم باین ترتیب میگذرد در ضمن آقای معلم برای اینکه هم بدولت آباد نیاید و هم از فایده معلمی ما محروم نماند پدرم را ترغیب میکند ما را یکی از مدرسه های اصفهان که برای اقامت و تحصیل علوم مذهبی طلاب دایر است بفرستد و خود آمده در مدرسه بما درس بدهد.

پدرم این رأی را پسندیده در مدرسه صد که یکی از بهترین مدرسه های اصفهان و از بناهای حاج محمد حسین خان صدراعظمی است حجره ای برای ما بگیرد. حجره های این مدرسه بعضی محل اقامت طلاب غریب و بومی است که روز و شب اقامت دارند و بعضی محل تحصیل اشخاصی است که در شهر خانه دارند روزها بمدرسه میروند و شبها در خانه خود میمانند من و برادرم در یکی از زاویه های مدرسه صدر دارای يك حجره روزانه می شویم از دولت آباد میرویم به اصفهان بایک لله پیر مرد مقدس از مردم دولت آباد که فی الجمله سواد خواندن و نوشتن دژدم ملاحسین نام.

ملاحسین مردی است مابین شصت و هفتاد سال ریش بلندی دارد که با حنا قرمز میکند عماله کرباس سفیدی بر سر میبندد و قبای کرباس آبی رنگی در بره عباى کهنه سیاهی بردوش گیوه ضخیمی در پا تسبیح درشت زرد رنگی در دست دارد و دائم صلوات میفرستد ملاحسین میخواهد بر ما تحکم کند اما ما از او اطاعت نمیکنیم او هم مجبور است با ما همراهی نماید شبها در خانه خود هر وقت پدر و مادرم دولت آباد باشند تنها میمانیم و با يك زندگانی بی وضع و بی ترتیب بسر میبریم صبح زود یعنی يك ساعت پیش از آنکه آفتاب طلوع کند ملاحسین ما را از خواب بیدار کرده در بجا آوردن نماز صبح و زود بمدرسه رفتن تعجیل مینماید بی آنکه چیزی خورده باشیم در هوای

تاریک بیجاغب مدرسه میرویم .

موسم تابستان استوارد بازار می‌شویم بوی بد کافت‌هایی که از دکانها در می‌آیند
ریخته شده د هوای بازار را متعفن نموده سخت در دماغ ما اثر میکند چراغهای بازار
که عبارتست از چراغ موشبهای کوچک که با روغن کرچک می‌سوزد و روشنائی کمی
دارد از دور چشمک می‌زند و در شرف خاموش شدن میباشند کشیکچیان بازار که
کیفیت‌ترین مردم هستند از زحمت بیداری شب فراغت یافته روی سکوهای بازار چرت
می‌زنند سگهای بیصاحب بسیار در کنار بازار از گرسنگی پارس میکنند ما باید صفاقت
ملولانی فاصله میان خانه و مدرسه را در بازار طی نماییم و این زحمت بزرگی است
که همه روزه غیر از روزهای تعطیل میباید تحمل کرد .

چون بمدرسه می‌رسیم ملاحظه کنیم با سلام و صلوات کلید حجره را از جیب خود
در آورده در را باز میکند بعضی باز شدن در بوی بدی از حجره بمشام ما می‌رسد
حجره ما علاوه بر اینکه روشنائی آن قطع از همین در بسته است چون در زاویه
واقع شده از حجره‌های صحن مدرسه تاریک‌تر و چون پیش از ما بدست اشخاص کثیف
بوده بسیار کثیف است .

بالجمله وارد حجره شده چون هوا هنوز طوری روشن نشده است که بتوان
چیزی خواند ناتمامی خواب شب هم فشار می‌آورد ناچار بروی نمذیر می‌رنیم که
روی حصیر بوریای کف حجره فرش است اقتاده تسلیم خواب می‌شویم تا ساعتی از روز
میگذرد و آقای معلم وارد میشود بناچار بی‌برخاسته با کمال کسالت برای شنیدن تقریرات
او حاضر می‌گردیم چندماه هم این ترتیب جاری است هر وقت پدر و مادرم در دولت آباد
هستند روزهای پنجشنبه جوان سوار می‌آوردند سوار شده بدولت آباد رفته صبح
شنبه یا عصر جمعه مراجعت می‌نماییم در این بهتر گردش و تفریح ماست روزها در مدرسه
یکی دو ساعت بیشتر با معلم نیستیم و پس از رفتن معلم آنرا با جوانی است که پدرش
از روضه خوانهای معروف استنابان است نامش میرزا محمود پدرش ملا عبدالله خونساری
این جوان هم سن و هم درس ماست و در همان زاویه مدرسه حجره کوچک روزانه‌ای
دارد کم کم با هم مانوس شده با یکدیگر مباحثه میکنیم ، یکروز صبح میاید وارد

حجره خود بشود دستش نمیرسد قفل در را باز کند بر روی آلهای کاغذ لقی که بجای شیشه کاغذبان گرفته‌اند با همگذارد کاغذ لقی خراب میشود در این حال پدرش رسیده در مقابل این تقصیر جزئی باعصائی که سرش آهن دارد بر سر و صورت او میزند بطوری که خون از صورتش جاری میگردد و او را از مدزسه بخانه میبرد و این وسیله انس هم از ما گرفته میشود بالجمله روزگاری بدین احوان میگذرانیم و از این معلم مختصری از صرف و نحو عربی فرا گرفته بخواندن شرح سبوطی بر الفیه ابن مالک شروع مینمایم من از کودکی شوق زیاد به ادبیات مخصوصاً به اشعار داشتم .

گلستان سعدی و کتاب حافظ را پیش خود میخواندم معراج السعاده فارسی را هم که کتاب اخلاقی است و از روی جامع السعادات عربی نوشته شده درس میگرفته از همه مشکلتر در ابتدای تحصیل خواندن قرآن بود که هیچ نمیفهمیدم و طوطی وار تلفظات مشکل آن را بایستی فراگیرم متنق خط نسخ هم از تکلیفات تحصیلی مهم شمرده میشد و خوشحط بودن از جمله فضیلتها بود .

فصل دوم

تربیت ابتدائی و مسافرت

تربیت ابتدائی من در خانه و خارج - اما در خانه اگر چه پدر من در شناختن آداب و رسوم معمول آن عهد و حسن معاشرت ضرب المثل بود ولیکن میان ما و خودش سد بزرگی از ملاحظات میگذارد با او معاشرت نداشتیم با او انس نمیگرفتیم جز برای حاجتی یا رسانیدن بینامی و گرفتن جوابی به حجره او وارد نمیشدیم در برابر او هرگز بی ادن نه در خلوت و نه در جلوت نمینشستیم با او مگر در سفرها که ناچار بودیم همسفره نمیشدیم باین سبب انس و علاقه ما بیشتر بمادرمان بود مادر من باهوش خوش معاوره، بلند نظر و در خانه داری و اداره کردن زندگانی کم نظیر شمرده میشد در عین مهربانی که با ما داشت هیچوقت از دایره اطاعت او پا بیرون نمیگذاردیم .

و بالجمله اگر در خانواده ما شرایط تربیت کودک کلن بوجه نیکو باقتضای زمان

و هکسان فراهم نبود ولی چون خانواده‌ی نجیب و محترم بود اخلاق ناپسندی هم که موجب اکتسابات نامناسب باشد دیده نمیشد .

و اما تربیت در خارج تربیت خارجی بیشتر میباید در مکتب‌خانه‌ها بوده باشد مکتب‌خانه اول ماکه زنانه بود بخاطر نیآوردن چه اثرات تربیتی در وجود من کرده باشد و اما مکتب‌خانه دوم یعنی خانه ملاعباس .

ملاعباس دو زن دارد زن پیری که از از چند پسر و دختر داشت بی آنکه هیچگونه تعلق خاطر یا نیا داشته باشد و زن جوانی بادوسه فرزند که تعلق خاطر بسیار با آنها داشت .

این دو زن و این اولاد همه در يك خانه زندگی میکردند میان زن پسر و جوان همه روزه کشمکش و نزاع بود باین ترتیب که معلم در خانه بود آنها آرام بودند زن پسر مشغول خدمت و زن جوان با معلم میزیست چون معلم از خانه بیرون میرفت فوراً زن پسر شروع میکرد بفریاد زدن و بدگویی از زن جوان نمودن او هم نظر به اطمینانی که از محبت شوهر نسبت بخود داشت از جواب دادن باو عاجز نمیمانند در این حال وضع اولاد بی سواد بی تربیت این دو زن معلوم است چه خواهد بود هر يك از این دو زن در همه چیز میخواهند اولاد خود را مقدم بدانند و بفرزندان دیگری بدیده حقارت نظر نمایند .

اولاد زن جوان علاوه بر رقابت مادر بواسطه زیادتی محبتی که از پدر نسبت بخود مشاهده میکنند مغرور شده میخواهند برخواهر و برادرانی که از آنها بزرگتر هستند برتری بجویند آنها هم تمکین نمیکنند.

خلاصه اوضاع غریبی در این خانواده جاری بود کمتر روز بلکه کمتر ساعت بود که بیبانه‌ی میان دو زن و میان اولاد این و آن گفتگو و زشتگویی نباشد گاهی رشتۀ سخن بطول میکشید تا معلم وارد شده بکلمات سخت ملامت آمیز آنها را آرام مینمود پس از آنکه از این معلم‌خانه یا خانه رسوائی خلاص شدیم همقدرانیکه گاهی با آنها معاشرت داشتیم اولاد خوبشان و ندان پدري و مادري و اولاد همسایگان بودند. بدیهی است اطفال خود روی مدرسه ندیده تربیت نیافته دارای چه حدود از

ادب و انسانیت و حسن اخلاق می‌توانند بوده باشند چه برای خود و چه برای سرایت دادن به‌عاشربین خود .

بهر صورت باید دانست که نرسیدن دست مریی قابل بدامان لوح ساده حساس يك طفل یا نرسیدن دست او بدامان حسن اکتسابات عملی ممکن است طرح ملکه‌هایی در وجود او بریزد که آثار بدبختیش در تمام عمر از او مفارقت نماید .

گرچه ما را در آن زمان میان همقدزان تربیت یافته می‌خواندند و شاید هم بواسطه اخلاق خانوادگی نسبت به بسیاری از اولاد خوبشادندان و همسایگان از حیث اخلاق برتری داشتیم ولیکن چگونه کفایت میکند این برتری نسبی در برابر پاره‌تی از خلقها که باقتضای فطرت آنها را دوست میدارم و میدانم بودن آنها در لوح وجود من از اثر معاشرتهای ابتدائی است و چون راسخ شده نزحمت میتوانم آنها را ترك یا کم نمایم بلی چنانکه برای يك طفل نشو و نما کردن سازگار یا ناسازگار صلاحیتش بیشتر است تا يك شاخه درخت همچنین حاجت آن طفل هم بحسن تربیت مریی بیشتر است تا حاجت آن شاخه درخت بدست پرورش بانغبان و خوشبختی و بدبختی شخص در تمام عمر کاملاً مربوط است بحسن تربیتهای ابتدائیی او از این سبب آغوش مادر را اول مکان سعادت یا شقاوت باید دانست بالجمله در سنه ۱۲۸۹ (یکهزار و دوویست و هشتاد و نه) هجری که من ده ساله بودم پدرم برای تکمیل علوم مذهبی بعراق هرب رفت پدرم ذاتاً سفر دوست و تجددخواه است و مکرر بعنوان زیارت قبور پیشوایان دین که در مملکت ما نزد مقدسین محترم ترین عنوانها برای سفر کردن است مسافرت کرده اقامت خود را در آن مکانهای شریف طول میدهد در این سفر هم در عراق عرب برای چند سال قصد اقامت نمود و اهل و عیال خود را با آنجا طلبید .

در اوائل سنه ۱۲۹۰ هجری ما یعنی مادرم با چهار فرزندش بعراق عرب رفتیم . مردی که در این سفر محرم مادرم میباشد پردائی من است که برای تحصیل شریعات بهتبات می‌رود نامش میرزا علی اسفر فرزند حاجی میرزا جعفر نوری است خانواده ما با این همسفر و چند توکر بجانب کرمانشاهان روانه میشوند .

در این ایام بواسطه تعدیات مأمورین دولت عثمانی بتبعه ایران دولت ایران

رفتن زوار را بهراق عرب منع کرده بود و ما بی رعایت این قندغن حرکت کرده بودیم در کرمانشاهان معلوم میشود که گذشتن از سرحد خالی از اشکال نیست ولی آنها که بزرگتر قافله اند بازاعتنا نکرده روانه میشوند چون بگرد رسیدیم معلوم شد از طرف شاهزاده عمادالدوله حکمران کرمانشاهان بؤکد آبماکم گردانده شده نگذارده هیچکس بمنوان زیارت عتبات بهخاک عثمانی وارد نشود حکومت کردند باخوانین کردی است که ملک نیازخان یکی از مردان دلیر آنها بوده در ایام حکومت خود در میدان جنگ با یکی از طایفه های یغنی کشته شده است و بعد از او حکومت برادرش عباسقلی خان رسیده عباسقلی خان جوان رشید خوش اندام خوش رو و خوش خوئی است رؤسای این خانواده چه ملک نیازخان چه برادرانش عباسقلیخان، کریمخان و علی مرادخان بایدیم مهربانی دارند و بیشتر اطمینان بزرگترها مان در این بی ملاحظگی بدوستی آنها بوده است .

بعلاوه از کرمانشاهان تاجری از اهل خراسان که مردی سفر کرده و دنیا دیده است با ما همسفر شده عقل و تدبیر او در آسایش ما و فراهم آمدن موجبات تسهیل مسافرت مداخلت مییابد .

هینکه بگرد میرسیم حاکم از ورود ما آگاه شده مهربانی میکند و بطور خصوصی وعده میدهد در امر گذشتن از سرحد با ما همراهی نماید فردای آن روز مرد بزرگتر خانواده یعنی خالوزاده ام با برادرم و من بدیدن عباسقلیخان میرویم .
 کردن قصبه کوچکی است در دامنه کوه و از ییلاقات باسفای آن ناحیه محسوب است منزل خوانین در باسفاترین جاهای قصبه واقع است عباسقلیخان باقتضای فصل بهار در ایوانی نشسته که از دیوار آن که دامنه کوه است چشمه آب و آفری جاری است اطراف آن گل کاری زیادی شده و منظره بی نهایت نیکو دارد اطراف این ایوان خوانین و محترمین گزندی و کرمانشاهانی که برای کار یا بدیدن آمده نشسته و جمعی کثیر از گردان پای ایوان دست بسینه ایستاده اند .

عباسقلیخان کلاه نمد سیاهی بر سر و دستمال ابریشمی سیاه و سفیدی بر آن پیچیده سرداری و شلوار مشکی در بر بالای ایوان کنار چشمه نشسته است .

عباسقلیخان ما را با احترام پذیرائی میکند پس از تعارفات میبرسد با وجود قدغن شما حرکت نموده‌اید بعتبات بروید البته از طرف دولت اجازه گرفته‌اید حاضرین همه متوجه ما هستند.

عباسقلیخان منتظر است از ما جواب مثبت بشنود ولی بزرگتر ما موقع را نشناخته میگوید خیر اجازه از دولت نداریم فقط باطه‌ینان دوستی و محبت شما حرکت کرده‌ایم.

این جواب نه تنها عباسقلیخان را متغیر میکند و وضع او را در ظاهر تغییر میدهد بلکه وضع مجلس را هم دگرگون کرده ما را خفیف میسازد علی‌الخصوص بعد از جواب تغیر آمیزی که حاکم میدهد و میگوید عجب خیال خامی کرده‌اید من مأمور دولت هستم التزام داده‌ام اگر بگذارم کسی از اینجا عبور کند دست مرا ببرند هرگز باین امید نیاشید حتماً باید برگردید.

بعد از این سخن پیداست که بر ما چه میگذرد منکه ستم مقتضی نبوده این مطالب را درست بفهم ولی احساس مهربانی و ملامت و فرق گذاردن مابین مهر و قهر فطری انسان است گرچه در ابتدای طفولیت باشد.

خلاصه خوب احساس میکنم شوق و شغف خود را در هنگام ورود باین مجلس که اول مجلس حکومت است که وارد شده‌ام وهم دلتنگی و ملامتی را که در وقت خروج از آن مجلس حاصل شده خصوصاً که در هنگام خروج از طرف حاکم بغیر ازیک خدا نکهدار سرد هیچگونه احترام دیده نمیشود.

همینکه بمنزل میرسیم مادر و باقی همراهان از واقعه خبردار شده صدای خود را بگریه و زاری بلند مینمایند تاجر خراسانی خالوزاده‌ام را بر گفتار ناسنجیده بموقعی ملامت میکند و ما را تسلی داده میگوید این صحبت حاکم بمصلحت بوده دلتنگ نباشید درست است کار قدری مشکل شده ولی امیدداری هست که اسباب خوش فراهم شده روانه گردیم.

این واقعه طرف عصر است چون شب میشود جوانی از معرمان عباسقلیخان بمنزل ما آمده پیغام مهر آمیز او را مشتمل بر نصیحت و ممدنرت میرساند.

اما معذرت در وضع رفتار از با ما در آخر مجلس بملاحظه نماینده حاکم
کرمانشاهان و خبرنگار از که حاضر بوده اند .

و اما نصیحت که چرا موقع را نشناخته در صورتیکه در ضمن سؤال بمالقای
جواب کرده ندانسته ایم چه گفته باشیم و بالآخره بیان تکلیف که باید روزی چند در کرد
مانده منتظر اظهار مهربانی و خصوصیت ظاهری او هم نباشیم تا او خود با حکومت
کرمانشاهان مکاتبه نموده بوسیله می رخصت طلبیده ما را روانه نماید .

آمدن این شخص و دیدن این مهربانی حاکم همه رامنتون و تاجر خراسانی را
که شاهد صدق سخنان تسلیم آری است بیشتر از همه مسرور مینماید بکروز خبر
میکنند حاکم بدیدن ما میآید معاوم میشود کار تمام شده محذور ملاحظات بر طرف
گشته با کمال خوشحالی تشریفات او را بجای آورده میآید و مینشیند و میگوید چون
حکومت کرمانشاهان دانسته است شما بقصد مجاورت عتبات میروید و بند شما آنجا
مجاور است و عنوان شما غیر از عنوان زوار میباشد که مورد قدغن دولت است از این
سبب رخصت داده روانه شوید و تشریحی سفارشنامه پسر خود که در قصر شیرین
حکومت دارد میفرستد بما میدهد (قصر آخر منزل است در خاک ایران که بعد از آن
پسر حد عثمانی میرسد) بعد از بکروز با کمال خشنودی روانه میشویم عباسقلیخان
بما پیغام میدهد من خود قصد گردش دارم و از همین راه که شما میروید خواهم آمد
اگر احياناً مأهورین جزء سرحدی از روی طمع بخواهند مانع رفتن شما شده بشما
رحمت بدهند اطلاع بدهید تارفع نمایم .

از کردند میرویم بزهاب و از آنجا بقصر شیرین .

حاکم قصر جوانی است بسن هیجده سال اخلاقش شیبه باخلاق پدرش مکتوب
را گرفته ضبط مینماید و حکمی مینویسد بعبده اسمعیل خان سرحد دار که در قلعه
سبزی نزدیک سرحد اقامت دارد و سفارش میکند مانع نشده بگذارد ما از سرحد بگذریم.
روز دیگر بقعه سبزی میرسیم هوا منقلب باران بشدت میبارد تصور مینمایم
در قلعه سبزی غیر از چند دقیقه برای نشان دادن خط فرزند عباسقلیخان معطلی
نخواهیم داشت اما اسمعیل خان حکم حاکم قصر را با کمال بی اعتنائی بر زمین انداخته

با سخنان ناپسندیده او و پدرش را اهانت نموده ما را از رفتن ممانعت و در يك خانه پوشالی که در سر راه ساخته شده سقفش مانع از ریختن باران بر سرمانیست فرود می‌آورد. اسمعیل خان نوکر عباسقلیخان و بر سرش می‌باشد نمیتواند حکم آنها را رد کند پس در این رفتار ناشایسته غرضی ندارد بجز اینکه از ما مداخلی کرده باشد اما نمیداند عباسقلیخان در عقب سرماست و چه عالمی با ما دارد .

تاجر خراسانی بایک تن دیگر از همراهان مراجعت مینمایند تا شرح حال را به ما کم کنند اطلاع بدهند ساعتی پس از رفتن آنها اسمعیل خان خبردار می‌شود که عباسقلیخان بر حد می‌آید و مانزد او آدم فرستاده ایم از کرده پشیمان گشته وقت شام است اظهار میکند من شمارا نشاختم اکنون میتوانید بروید ولی ماشب را بهر سختی بود گذارنیده صبح فردا فرستادگان بازگشت مینمایند با مأموری از جانب حکومت مأمور مزبور وارد شده طنابی طلیده دستهای اسمعیل خان را از عقب سر بسته اورا جلوسب انداخته بقصر شیرین میبرد ماشکر نامه‌ئی به عباسقلیخان نوشته از او درخواست مینمائیم از تقصیر اسمعیل خان درگذرد .

بالجمعه از آنجا گذشته بجانب بغداد روانه شده در کاظمین بزیارت دو امام همام و بملاقات پدر مستفیض و از زحمت سفر خلاص میشویم .

فصل سوم

عراق عرب و روحانیت

برای شرح دادن کیفیت اقامت پدرم در عراق عرب میباید اجمالی از وضع آنجا را بیان نمایم .

عراق عرب دیر گاهی است مرکز ریاست روحانی شیعه مذهب و محل تحصیل علوم مذهبی برای طلاب ایرانی و جعفری مذهبیان از سایر ممالک گشته .

در قرنهای اخیر مدتها اصفهان برای طلاب ایران مرکز تحصیل و مجمع مهم رؤسای روحانی بوده و این یادگار در آن شهر از زمان سلطنت صفویه باقی مانده است

بعد از صفویه و پس از واقعه افغان و سلطنت نادری و زندیه و قاجار که پایتخت بشیراز و بعد پتهران تبدیل شده اصفهان رو بخرابی میگذارد ولی اقتدار روحانیتش تا مدتی مدید باقی است تا اینکه بوجود حاج سید محمد باقر رشتی و حاج محمد ابراهیم کلیاسی که در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار رئیس روحانیون ایران بوده اند خاتمت مییابد در آن ایام حاج شیخ مرتضی انصاری شوشتری در اصفهان خود را برای ریاست تامه روحانی حاضر میکند و هم در بعضی از شهرهای دیگر ایران مانند کاشان، بروجرد و غیره برای استفاده نمودن از رؤسای بزرگ روحانی که در آنجا ها اقامت دارند مدتی توقف مینماید و بالاخره از ایران مهاجرت نموده بعراق عرب رفته در نجف اقامت میگزینند.

تا آنوقت عراق عرب مرجع طلاب ایرانی نبوده فقط بزرگان از روحانیون شیعه مذهب عرب در آن مکانهای شریف اقامت داشته اند و برای طلاب شیعه مذهب عرب مرکزیت داشته است.

شیخ انصاری در نجف ترقی میکند و در مقابل قهات سرشار علمای عرب که رئیس آنها شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام (جواهر الکلام مهتر کتاب مذهبی شیعه است که در قرنهای اخیر نوشته شده) تدریس اصول فقه را پیش گرفته از این راه که عربها بسیار کم پیموده اند خود را ممتاز میسازد و مقام علمی او را رونق میدهد سادگی فوق العاده ای که در معیشت دارد و زهد و تقوایی که بعد وافر داراست.

بالجمله بر هم خوردن مرکزیت اصفهان از یک طرف و آوازه ترقی شیخ انصاری در نجف از طرف دیگر بزمان کمی نجف را مرکز روحانیون عجم و مرجع روحانی ایرانیان هم مینماید.

طلاب ایرانی از اطراف ایران بدانجا هجرت کرده حوزه درس و ریاست روحانی شیخ انصاری رونق کامل میگیرد خصوصاً بعد از رحلت رؤسای بزرگ مانند صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب فصول و غیره شیخ انصاری در طریق خود از مؤسسان شمرده میشود و تألیفات او تجدید مطلق در علوم مذهبی شیعه نموده بعدی رونق مییابد که دایره آوازه قهات فقهای عرب را محدود میسازد و بالاخره ریاست تامه مذهب

جعفری در ایران و عربستان و هندوستان و همه جاه‌تیمی میشد بنجف و بوجود شیخ بزرگوار حوزه درس شیخ تشکیل میشود از محصلین ترك و عرب و عجم و غیره که در میان آنها جمعی مجتهد و با قریب الاجتهادند .

در سنه ۱۲۸۱ هجری شیخ انصاری از دنیا میرود و بعد از او جمعی از مبرزین دعوی اعلیت نموده آرزو دارند بجای او بنشینند و البته نظریات طلاب حوزه درس شیخ در انتضات رئیس مداخلت دارد .

دو قسمت عمده از طلاب مزبور ترك و فارس میباشد ترکان اگر چه عدداً کمتر از فارس هاستند ولی تمکناً و تعصباً از آنها برتری دارند و هر يك از این دو دسته میخواهند رئیس از آنها بوده باشد در میان ترکان دوتن باین مقام نزدیکتر از دیگرانند اول آقا سید حسین کوه کمری آذربایجانی دوم ملا محمد ابروانی در این صورت حاج سید حسین اول رئیس ترکان میشود و ابروانی دوم و در میان فارسها دوتن از همه سزاوارترند یکی حاج میرزا حسن شیرازی و دیگر حاج میرزا حبیب‌الله رشتی این هر دو ریاست میباشد بی آنکه اول و دوم آنها معلوم بوده باشد .

در این صورت ریاست نامه شیخ انصاری تجزیه شده ترك و فارس پیدا میکند قسمت کوچکی از طلاب عرب هم باین دو علقه گشته و قسمت بزرگ آنها حوزه‌های روحانی عرب را که در ایام ریاست تام شیخ انصاری بی نام و نشان بوده ترویج نمایند .

مرجعیت پول هند هم که ریاست شیخ را قوت میداده تجزیه شده میان رؤسای مزبور تقسیم میگردد گفتم مرجعیت پول هند بلی چون که وجوه بسیار از شیعیان هند بعنوان سهم امام نزد شیخ می‌آمد و بعلاوه یکی از بزرگان هندوستان موقوفه‌ای گذارده تا حاصل آن که مبلغ معتدبه است مابین طلاب و مقدسین از مجاورین عقبات عالیات تقسیم گردد این پول هم بدست شیخ میرسیده و بهتر وجه که ممکن بوده است از روی سرشماری نمودن از مستحقین و سری دادن بآنها تقسیم میگشته و گاهی بعضی از خانواد های مقدس راستگو مرغان خاتگی را هم جزو سرشماری آورده و بیشتر بهره میرده‌اند . بعد از وفات شیخ پول هند تجزیه شده سهم هر يك از نجف و کربلا و کاظمین بهمان محل فرستاده میشود و بدست رؤسای متعدد تقسیم میگردد ولی بواسطه اسباب چینی

ارباب طمع مکرر مرکز تقسیم آرزوچه در هر جا تغییر یافته موجب زحمت و کشمکش
 میشود و بالاخره تسولگری انگلیس در بغداد مرکز تقسیم و قسول ناظر حقیقی آن
 میگردد و مسلم است اشخاصی که طرف داریست آنها باشند بهتر معدت تر خواهند بود.
 از اینجا بگذریم و بمقصود نزدیک شویم بدیهی است هر يك از اشخاص که دارای
 قسمتی از ریاست شیخ انصاری شده اند توقع دارند مرجعیت کل و مرکزیت تام داشته
 باشند و هر يك آرزو دارند وجوه سهم امام و غیره از اطراف متوجه آنها باشد در صورتی
 که همه همدوش یکدیگرند و هیچ يك تمکین از دیگری ندارند در این صورت برای
 هر يك رسیدن باین مقصود مشکل خواهد بود و طولی نمیکشد که حاج سید حسین ترک
 از دنیا بیرون ملامحمد ابروانی رئیس اول ترکان و شیخ محمد حسن دامغانی رئیس دوم
 میشود حاج میرزا حسن شیرازی که استعداد ریاست تامه یافتن را از همه افزون دارد
 و دنیا را نیکوتر از دیگران میشناسد میبندد اقامت در نجف نمیکند و او بمقام خود رسیده
 امتیازاتی که دارد نمودار گردیده در آنجا شناخته میشود مگر یکی از رؤسای روحانی
 در صورتیکه اذنانح بیان مقام نیست و خود را همدوش دیگران علی الخصوص حریف
 فارسی زبان خود حاج میرزا حبیب الله رشتی نمیداند این است که در صدد میشود از
 نجف دور گردد بلکه بمقصد نزدیک و بمقصود بیرون آمدن از عراق عرب بیرون رفته
 باشد در این صورت کربلا بواسطه توجه نفوس ایرانیان بلکه عموم شیعیان با آنجا برای
 اقامت وی مناسب است ولی چون شیخ زین العابدین هازرندانی که عملاً ممتاز و بعد از وفات
 شیخ انصاری حوزه ریاست وی رونق گرفته است آنجا اقامت دارد و هم ملاحسین فاضل
 اردکانی که دارای ریاست تام است و در لباس روحانی در این عصر سر حلقه منور
 افکاران شمرده میشود در کربلا ساکن است از این سبب میرزای شیرازی آنجا را
 برای اقامت اختیار نمیکند و اما کاظمین اگر چه از رئیس روحانی ایرانی معروفی خالی
 است ولی از يك طرف نزدیک بغداد است و چندان محل توجه مقدمین عتبات و جاهای
 دیگر نیست و از طرف دیگر شیخ محمد حسن آل یس که از رؤسای معروف روحانی
 عرب میباشد در آنجا اقامت گزیده پس از همه جای عراق عرب بی مانع تر برای اقامت
 این رئیس روحانی محترم سامره است شهر کوچک سامره دور دست افتاده سکنه آن

سنی مذهب و زندگانی آنها بواسطه مراد - شیعیان است یان شهر برای زیارت قبر دو امام خود امام دهم امام یازدهم و خانه و سردایی که منسوب است بامام دوازدهم و آنجا را محل غیبت کبرای او میدانند .

میرزای شیرازی اقامت سامره را در نظر میگیرد ولی یقین ندارد که بتواند آنجا زیست کند یعنی مطمئن نیست که سامره هم مانند نجف و کربلا و کاکلمین محل مجاورت ایرانیان و شیعه مذهب بگردد و طلاب در آنجا گرد آمده حوزه ریاست او گرم شود . این است که حقیقت خیال خود را آشکار نکرده بعنوان زیارت از نجف حرکت کرده بسامره میرود و چون توقف آنجا از حد معمول میکند معلوم میشود این يك سفر زیارت ساده می نبوده است میرزای شیرازی از يك طرف برای اقامت سامره زمینه حاضر مینماید و از طرف دیگر وعده مراجعت بنجف را هم ترك نمیکند و البته رفتار و گفتار او هر دو درست بوده است کم کم جمعی از بزرگان طلاب که محل توجه میباشند از نجف بسامره هجرت مینمایند آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا میرزا محمد تقی شیرازی، حاج میرزا حسین نوری آخوند ملا فاضل عراقی، حاج میرزا اسمعیل شیرازی که داماد میرزا شیرازی است و غیره . جمع شدن این اشخاص در سامره موجب قوت قلب رئیس محترم در اقامت آنجا شده طولی نیکشد که حوزه ریاست وی رونق گرفته مرجعیت سامره اگر از نجف و کربلا افزون نباشد کمتر نیست خصوصاً که شیعیان بواسطه سردابه می که در سامره منسوب بامام دوازدهم است بدانجا توجه خصوصی دارند و این نظر بر علو مقام نائب امامی که ساکن باشد میفزاید .

در این هنگام که ما بکاظمین میرسیم مدت کمی از اقامت میرزا در سامره گذشته است . پدرم نیز قصد کرده برای تکمیل تحصیلات خود در حوزه درس میرزای شیرازی جزو متوقفین سامره بوده باشد این است که ما را با خود بسامره میبرد .

میرزای شیرازی ورود پدرم را با اهل و عیال علی الخصوص که پدرم متمول است و حاجتمند مساعدت پولی میرزا نیست نیکو پذیرفته باوی معاشرت الفت آمیز مینماید . حوزه درس میرزا که در گوشه ایوان صحن عسگرین منعقد میشود عدش

هنوز بده نفر نرسیده و پدرم یکی از آنهاست يك تابستان بما درس امره ميگنند و چون عادت بآن هوای گرم نداشته ايم و اسباب زندگانی درست مهيا نبوده است بر کوچک و بزرگ ما زحمت بسیار وارد ميگردد .

بهر صورت اگر چه صلاح عنوان روحانیت پدرم اين بوده که مدتی درس امره مانده با انتساب بآن حوزه پايان مراجعت نمايد ولی یکی بواسطه همان جمع نبودن اسباب زندگانی و ديگر بملاحظه بی رغبتی خودش بتوقف طولانی در آن حوزه که معلوم نبوده عاقبتش بکجا ميکشد و شاید ملاحظات ديگر هم داشته که بر نگارنده پوشيده است پس از چندماه از سامره روانه نجف ميگردد .

پدرم مصمم ميشود مدتی در نجف بماند خانه و زندگانی بقدر لزوم تدارك ديده خود بتحصیل فقه عالی ميبرد از د من و برادرم راهم بتحصيلات مقدماتی و اميد دارد .

فصل چهارم

تحصيلات مقدماتی

در نجف معلمی برای من و برادرم تعيين ميشود که در مدرسه معتمد حجره ای دارد درس ما عبارت است از کتاب شرح جامی در نحو، شرح رضی در صرف حفظ نمودن الفيه ابن مالك در نحو و از بر نمودن هزار شعر با وجود حافظه سرشاری که دارم در آن سن برای من زحمت بيهوده بسیار دارد گفتم زحمت بيهوده زیرا از آن هزار شعر که با يك سال عمر صرف کردن حفظ نموده ام بغير از معدودی در خاطر مانده است اما معمول تحصیل نیکو در آن زمان اين بوده و بزرگتران ما هم تصور ميکرده اند اين بهترين اقسام تحصیل مقدمات است بکسال ميگذرد پس از آن شروع ميکنم بخواندن معنی اللیب عن کتب الاعراب تألیف ابن هشام چون در شرح جامی والفیه زحمت بسیار کشیده معنی را نیکو مي فهمیده ام ولی با همه زحمت و مراقبت که اغلب مورد تحسین پدر و استادان بوده ام اين تحصيلات برای مکالمه نمودن در زبان عرب چندان مفید نبوده آموزندگان هم نظری باین مسئله نداشته اند و عربی خواندن را برای عربی دانستن ميخواسته اند نه از برای مکالمه کردن بالجمله اگر در آن سن مدت طولانی در میان

عرب‌نامانده و در معاشرت با کودکان آنها وضع تکلم کردن را فراموش کرده مورد استعمال لغت‌ها و ترتیب و تشکیل جمله‌ها را از زبان آنها نمیشنیدم با همه تحصیل و زحمت باز در مکالمه نمودن عاجز بودم .

چنانکه بعضی از بزرگان را هجده ساله زحمت تحصیل صرف و نحو عربی را کشیده و شاید بعضی از آنها در آن زبان تألیفات دارند و هنگام معاوضه از ترکیب نمودن و صحیح ادا کردن يك جمله عاجز میباشند خلاصه در مدت دو سال اقامت نجف بضمیمه آنچه پیش از آن تحصیل کرده‌ام زبان عربی را عملاً تا حدی که ممکن بوده فراگرفته بخواندن شرایع الاسلام تألیف محقق که یکی از بهترین کتابها در علم فقه میباشد میردازم .

برای تکمیل ادبیات عربی مقداری از کتاب مطول تألیف تفتازانی را بزحمت خواندم گفتم بزحمت آری چه معلمی که این کتاب را بما درس میداد زبان فارسی نمیدانست و باوجود تسلطی که من در زبان عربی داشتم باز درس او را درست نمیفهمیدم در صورتیکه اگر بزبان بومی میخواندم فهمیدن مطالب آن کتاب برای من اشکالی نداشت بلی علم را بزبان بومی باید خواند کتاب علمی را بزبان بومی باید نوشت و معلم باید بزبان بومی محصل آشنا باشد تا بتواند توضیحات لازم را بدهد و دیگر از چیزهایی که در نجف در ضمن تحصیلات مقدماتی فراگرفتم کمی از تفسیر قرآن بود و در ضمن خواندن کتاب مغنی مانند کتاب کشف الایات که در شواهد شعری آن کتاب نوشته شده کشف الایاتی برای شواهد قرآنی آن مینوشتم و این اول تألیفی است که شروع نموده‌ام تفسیر فارسی مآلاتح الله کاشانی را مطالعه میکردم و تفسیر ابوالبقاء و غیره را میخواندم و از روی آنها کار تألیف را انجام میدادم افسوس که اوراق آن تألیف غیر از یکی دو جزو باقی از میان رفته و گرنه یادگاری بود از تألیف عهد دوازده سالگی نگارنده و آن یکی دو جزو نزد من محفوظ است .

بر خوانندگان این کتاب پوشیده نباشد که این ترتیب تحصیل فقط از نقطه نظر رسیدن بمقام اجتهاد و نشستن بر منبر حکومت شرعی بوده است مقام پدرم نیز مقتضی غیر این اختیارات برای تحصیل اولادش نبوده و اگر میخواستند مرا قیاس بدیگر همقدران

نموده باشند از اینکه من در دوازده سالگی تا این درجه تحصیل کرده بودم پدرم خوشحال بود و شاید بر همگنان خویش منامباهات مینمود .

اما من شخصاً نیدانسته‌ام برای چه تحصیل میکنم و میخواهم چه بشوم این تحصیل تنها برای آخرت است یا در دنیا هم بکار من خواهد خورد و یا اینکه آیا مطالب دانستنی دیگر هم که در اصلاح معاد و معاش مداخلت داشته باشد برای یاد گرفتن هست یا نه بهر صورت پدرم تصور میکرد که بهترین ترتیب که یکی از هم لباسهای وی اولاد خود را به تحصیل می‌گمارد او بتکلیف خویش درباره ما رفتار کرده است و دست هیچکونه ملامت هم نمیتواند بدامان خیال مقدس او برسد چه هر سوم عهد و زمان برای ماهمین بوده پس بلکه ترغیبی که او در تحصیل ادبیات ما مینمود و هم در حسن خط که از فضائل بزرگ شمرده میشده و بواداشتن ما بخواندن کتابهای اخلاقی مانند حقایق ملامحسن فیض کاشانی (که خودش شخصاً برای من و برادرم آن کتاب را درس میداد) و غیره افکار او از افکار دیگران ممتاز بوده است و الفیه ابن مالک که بخط خود در آن زمان نوشته‌ام یادگار باقی است از حسن مراقبت من در کار تحصیل و حسن خط - مناسب میدانم در این مقام بحال و کار معلمین خود در ایام اقامت نجف و بوضع سه مکتبخانه که در این مدت طی نموده‌ام نیز اشاره نمایم اول معلم مادر نجف دلا حسین ذقولی بود .

ملاحسین مردی بن پنجده سال صورت درهم پیچیده معاسن سیاه و قرمز، قامت کوتاه، از مالاب کیف نه خود تنها کیف است بلکه حجره‌ای دارد در نهایت کثافت در و دیواران سیاه شده بطوری که گاهی سیاهی دود چراغ و غیره از سقف حجره فرو میریزد در پیشه این اطاق اجاقی ساخته از خشت خام بی آنکه دود کشی از بالا برای آن آن قرار داده باشد هر وقت اجاق را برای تهیه چای یا خوراک روشن میکند دود فضای حجره را پر مینماید بطوریکه تا مدتی معلم و شاگردان یکدیگر را ندیده و بازحمت زیاد مدت غیر معین را بسر میبریم گاهی در همان حال ما را مجبور میکند الفیه ابن مالک را از بر بخوانیم .

مادیدگان را بر هم گذارده و دهان را گشوده دود خورده و تکلیف را ادا مینمایم یکطرف این اطاق تخته پوست سیاهی افتاده محل جلوس معلم است طرف دیگر آن کنار

دیوار مقداری هیزم رزقال ریخته شده فرش اطاق عبارت است از در پارچه گلیم کهنه
که روی حصیر یوریای مندرسی افتاده است مادر مقابل روی معلم بروی یکی از آن
دو گلیم مینشینیم.

اسباب زندگانی معلم دیگرچه و روغن داغ کن و کفگیر مسی است که هیچوقت
آنها را نمیشوید از شدت سیاهی و کثافت پشت و روی آنها در سیاهی بکرننگ شده
و نیز يك کاسه و بشقاب کاشی دارد که هر چه میخورد در آن دو ظرف است بی آنکه
آنها را بشوید کتری مسی و يك استکان و نعلبکی بزرگ دارد برای جای خوردن.
يك لعاف و يك متکای چرک و کثیف با چند جلد کتاب که بیشتر شیرازه های
آنها بر هم خورده است ملاحسین مردی پر خور است روزها بقدر خوراک دوسه تن
شخص متعارف نان و نانخورش ساده میخورد و اغلب در هفته دو مرتبه پلو میزد برنج
زیادی میجوشاند آبش را بوسیله آبکش سبزی که دارد میگیرد دسبت تازه زیادی خورد
نموده با آن برنج دردیگچه بزحمت جای داده بروی آتش میگذارد هنوز رنگ و بوی
خامی آن باقیست با کفگیر در میان بشقاب ریخته کمی روغن داغ کرده بر آن میریزد
و میخورد در ضمن هم به مدرس میدهد یا صحبت میدارد معلم مادر هفته دو مرتبه هر دفعه
چندین فنجان بزرگ آنهم بی دربی چای غلیظ پر شکر میاشامد و چای را در کتری
ریخته میجوشاند تا سیاه رنگ میشود.

ملاحسین غیر از من و برادرم از ملازادگان ایرانی چهار نفر نجف دو نفر شاگرد
دیگر هم دارد روزهای تعطیل اغلب ما را بگردش میرد گردشگاه نجف منحصر است
بمزار وادی السلام که بیفاصله بیرون شهر نجف است و بکنار دریاچه نجف چری که
محل ظاهر شدن قنات آب شیرین است و برای آشامیدن مردم نجف پنجرج زیاد از
طرف ایرانیان جاری گشته بدست حاج سید اسدالله رشتی اصفهانی از روحانیان اصفهان.
ملاحسین در گردشگاهها بالمره وضع خود را تغییر داده با ما رفیق و همبازی میشود
اغلب بند کمر خود را فلاخن ساخته هدنی از سنگ ترتیب میدهد ما با فلاخن نشان
هیزیم و این بهترین بازی است که ما را مشغول میسازد پس از چندی ملاحسین بند فلول
سفر کرده پدرم ما را میفرستد بخانه حاج شیخ جعفر شوشتری که نزدیک خانه ماست.

حاج شیخ جعفر از بزرگان علمای شوشتر و سالهاست در نجف اقامت دارد. هنر
موعظه او در میان تمام روحانیان شیعه مذهب ممتاز است و از همین راه نزد عوام منزلتی
فوق العاده تحصیل کرده حاج شیخ جعفر معلمخانه تمیزی برای اطفال خود در خانه
مرتب نموده حاج سید عبدالحسین شوشتری را که شخص مقدس فاضلی است بمعلمی
آن مکتبخانه گماشته است.

پدرم از شیخ بزرگوار خواهش میکند مارا با اولاد خود همدرس نماید خواهش
وی پذیرفته شده کار تحصیل مادر مکتب خانه تمیز نزد معلم با فضلی مرتب میگردد
در این مکتب خانه من و برادرم با سه تن دیگر همدرس هستیم ما تحصیل میکنیم
و آن سه تن بیطالت میگذرانند هر چه معلم آنها را نصیحت میکند بسوی
نسیبشند بکروز در حالیکه من و برادرم فقط با معلم در مکتب هستیم حاج شیخ جعفر
بمکتب در آمده نشسته بمعلم و بما اظهار مهربانی کرده میگوید فرزندان، من بی نهایت
از حسن مراقبت شما در تحصیل رضایت دارم ولی از اولاد خود رضای نیستم آنها را لایق
تحصیل کردن نمیدانم همان بهتر بولایت (شوشتر) بروند آنجا گوگل چهرانی نمایند
درس خواندن، مطالعه کردن، زحمت کشیدن میخواهد سرسری نمیشود درس خوانند
من چهل سال است هنر میروم هنوز هر وقت میخواهم هنر بروم چند ساعت مطالعه
میکنم این کودکان تصور میکنند بی زحمت میتوان تحصیل کرد بهر صورت همدرسهای
شما میروند اما من مکتب شما را بر هم نمیزنم چون میبینم شما تحصیل مینمایید
در حقیقت شما اولاد روحانی من هستید همه روزه بیاید و بکار تحصیل خود پردازید
من در عالم طفولیت تأثیر تشویقات شیخ را در وجود خود نیکو احساس میکنم و چون
پدرم از واقعه خبردار میشود از شیخ بزرگوار بی نهایت تشکر مینماید.

دوسه ماه هم مکتب خانه مزبور برای من و برادرم دائر است.

یکروز صبح میرویم بمکتب میبینم اسباب سفر در خانه شیخ مهیاست کجاوه‌ئی
بر قاطری بسته و محملی بر قاطر دیگر و باز حیوانات سواری و لوازم دیگر هست معلوم
میشود شیخ عازم است بکربلا مسافرت نماید معلم عاردا هم با خود میبرد و مکتب ما
بر هم میخورد متعیریم چه کنیم که شیخ و معلم از خانه در آمده بجانب دروازه شهر روانه

میشوند چون ما را عیینند مهربانی کرده میگویند باها بیاید ما میرویم و کجاوه و
محمل را بدنبال میآوردند تا از شهر خارج میشوند و این عادت مقدسین نجف است چون
میخواهند مسافرت نمایند با احترام مرقد محترم امیرالمؤمنین (ع) در شهر سوار نمیشوند
کوچکی شهر نجف هم این احترام را کم زحمت میکند چون از شهر بیرون میرویم در
سرتیپی که معمول است مسافری آنجا سوار میشوند شیخ و همراهان ایستاده بیک
مشایعت کنندگان را وداع گفته بعد از همه شیخ بمن و برادرم رو کرده میگوید اگر چه
بضرورت مکتب شما برهم خورد ولی من ترتیب دیگری برای شما داده‌ام و دست
میرد در شال سفیدی که بر کمر پیچیده کاغذ کوچکی لوله کرده یک سر آن را ته زده
در آورده بدست برادرم داده میگوید الان بروید در محله خویش خانه سید محمد معلم
شوشتری این مکتوب را با او داده برای شما درس خواهد گفت .

ماتشکر و وداع کرده بی درنگ بجهتجوی معلم تازه بر آمده او را پیدا نموده
مکتوب را می‌رسانیم .

معلم تازه مردی است بسن پنجاه سال قامت کوتاه محاسن سیاه و قرمز لباس کهنه
در بردارد و عمامه سیاه رنگ پریده‌ای بر سر بسته قطعه‌ای از آن را بر سینه آویخته
در گوشه اطاقی که بر زمین آن خاک است روی تخته پوستی نشسته چند جلد کتاب
پیش روی او بر زمین نهاده شده سینی حلبی کوچکی مشتمل بر یک سیل قرمز رنگ از
گل پخته و یک کیسه توتون و یک سنگ و چغماقی و کمی قو برای آتش زدن در برابر
اوست طرف دیگر اطاق پارچه بوریای کوچکی روی زمین گسترده شده که دو نفر طفل
بزحمت میتوانند روی آن قرار بگیرند سید محمد مردی عیالمند و فقیر است زن و
دخترانش لباسهای بلند کرباسی چیت زده کلی رنگ پوشیده هر یک دو عیای کهنه دارند
که چون برای زیارت یا حاجتی از خانه بیرون میروند یکی را بردوش و دیگری را بر
سرافکنده مانند زنان عرب خود را میپوشانند .

گرچه آمدن ماتر از این معلم در صورتیکه مسلم است اجرتی در مقابل درس
دادن بها خواهد داشت حاجتمندی شدید که دارد میباید او را خشنود کرده باشد
خصوصاً که از طرف شیخ محترم هم در حق ما یاد سفارش شده است ولی برعکس

چون وارد حیثویم و سفارشنامه را میدهیم باز کرده میخواند و میگوید آقا شیخ خدا عمرت بدهد باز مرا بدرد سرمقدمعات درس گفتن میندازی خدا خیرت بدهد بعد رومیکند بما و میگوید چه میخوانید جواب میدهیم کتاب مغنی معلم میگوید این کتاب را مکرر درس گفته‌ام و اکنون مدتی است عزم کرده‌ام دیگر بدرس دادن کتب مقدماتی خود را معطل نکنم و بالاخره فکری کرده میگوید شیخ گفته است نمیشود خواهی او را رد کرد و شروع میکند بدرس گفتن مدتی نزد این معلم قابل تحصیل علم نحو میکنیم و بهره کامل از او میبریم بعد از چندی یکرؤز میگوید تاکنون من برای شما درس میگفتم از امروز شما باید کتاب را مطالعه سابق نموده بگوئید من گوش بدهم اگر اشتباهی باشد بشما بگویم یا اینکه این کار برای ما سعفت است ناچار پذیرفته چند ماه هم باین ترتیب مداومت میشود تا موقعی که پندرم مسمم میگردد از عراق عرب به ایران مراجعت نماید.

فصل پنجم

جنگ و طاعون و مراجعت با ایران

نجف گرچه شهر کوچکی است ولی بواسطه قبیله‌های عرب که اطراف آن هستند خالی از اهمیت نیست مردم این شهر يك قسمت ایرانیان هستند که مجاور شده‌اند از علمای روحانی از طلاب و از تجار و کسبه که آبادکننده این شهر میباشند. قسمت دوم اعرابند که پیش از آبادی نجف در آن محل و نواحی آن صحرائشین بوده‌اند و اکنون شهری شده از مجاورین و زوار ایرانی از هر جهت استفاده مینمایند قسمت اعراب نجف از دیرگاه دو فرقه بوده‌اند بنام زکرد و شمرد مابین این دو فرقه همه وقت نزاع بوده مکرر با هم جنگ کرده از هر طرف جمعی کشته شده‌اند جمعیت زکرد چند برابر بیش از شمرد است و در تقسیم مکانی هم عمده معاملات شهر بدست زکرد است ولی شمرد را رشادت و تهور افزون میباشد حکومت کوچک نجف هم از این کشمکش استفاده میکنند اغلب منافع خصوصی را بر مصالح عمومی از روی کوته نظری و طمعکاری ترجیح میدهد بهر صورت یکی از اوقات برهمزدن زکرد و شمرد

هقارن ایام اقامت ما در نجف است بر سر امر جزئی و اختلاف کمی که مابین یکنفر
ز کرد با يك شمرد واقع شده هنگامه جنگ در میان دو فرقه برپا میگردد .

خانه ما در کنار محله شمرد است و از دو طرف دو خانه هست که هر يك سنگر
یکی از متخاصمین است و بر خانه ما مشرف جای لوله های تفنگ از دوسوی در دیوارهای
دو خانه نمایان میباشد .

یکروز وقت شام شروع به تیراندازی میشود درهای سخن بسته شده مبادا
آسیبی بحرم امیر المؤمنین (ع) برسد یا اینکه منارهای بلند مرقد محترم سنگر گاه یکی
از دو فرقه بگردد دو روز این جنگ طول میکشد مردم شهر خاصه آنها که در نزدیکی
سرحدات منزل دارند اغلب در سردابه ها زیست میکنند که از خطر محفوظ بمانند
خانواده ما هم چنین کرده برای اطفال کوچک جنگ ندیده صدای تفنگ کمتر شنیده
وحشت و دهشت بزرگی است .

بعد از آنکه جمعی از دو طرف کشته میشوند حکومت مداخله کرده شمردتارا
از شهر بیرون نموده آتش فتنه را بظاهر خاموش مینماید .

قلعه بندی ایرانی شهر نجف هم مدخلیت بزرگ در موفق شدن حکومت کوچک
نجف در رفع غائله دارد .

گفتم قلعه بندی ایرانی نجف بلی اگر چه عراق عرب از مستعمرات عثمانی است
ولی آثار آبادی آن و بناهایی که در نجف و کربلا و کاظمین و سامره شده است اغلب
بواسطه سرمایه داران از رجال دولت یا تجار و اعیان ایرانی شده است از جمله قلعه
مستحکم نجف است که بهمت عالی حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی که از مردمان
خیرخواه بلندهمت و در اوایل قرن سیزدهم اسلامی مدتی شخص اول ایران بوده
ساخته شده این قلعه از آجر پخته و گچ بنا شده است و بواسطه نپیا نبودن اسباب
علی الخصوص آب در نزدیکی نجف با مصارف فوق العاده پایان یافته .

میرزا محمد سعید شاعر اردستانی شاعر آن عهد قصیده معروف خود را بتوصیف
قلعه مزبور ختم نموده است و يك شعرش این است :

بنایش چون خلوص نیت بانی است مستحکم

فضایش چون صفای باطن صدر است روح افزا

حاج محمد حسینخان نه تنها در نجف قلمه و مدرسه ساخته بلکه عمارت‌ها و
مدرسه‌های صدر در اصفهان و طهران و در دیگر شهرهای ایران فراوان است در ترویج
معصولات ایران کوشش نموده قلمکار صدری و برنج صدری از یادگارهای اوست .

حادثه دیگر که در ایام اقامت ما در نجف روی میدهد طاعون شدید است که
بروز کرده کشتار بسیار مینماید بمحض بروز این مرض حکومت مراوده عموم را با
خارج قطع نموده باینواسطه کمتر بجای دیگر سرایت میکند این اول دفعه است که
من مرض عمومی میبینم و چون بعبادت طفولیت از خانه مگردم بیرون میایم دیدن اموات
و اضطراب مردم در من اثر غریب میکند و مرا سخت مضطرب میازد بعد از چندروز
پدرم غمگین میکند از خانه بیرون نرویم و از احوال موحش شهر خبر دار نشویم باینوسیله
آرام میگیریم تا حادثه بر طرف میشود و بیخانواده ما آسیبی نمیرسد .

بالجمله اوائل سنه ۱۲۹۴ (یکهزار و دویست و نود و چهار هجری) آخر زمستان از
عراق عرب بجانب ایران مراجعت مینمائیم اول فروردین ماه بکرمانشاهان میرسیم
بدیهی است بعد از چندسال در عراق عرب ماندن دیدن اوضاع ایران جلوه مخصوصی دارد.
حاکم کرمانشاهان در این وقت سلطان مراد میرزا حام السلطنه است این
شاهزاده محترم‌ترین شاهزادگان است رفیع‌فتنه سالار در خراسان در سنه ۱۲۶۶ (یکهزار
و دویست و شصت و شش) و فتح هران در سنه ۱۲۷۳ (یکهزار و دویست و هفتاد و سه) بدست
این شاهزاده بر مقامات او افزوده همه وقت برای ایالت‌های بزرگ نامزد میشده حکومت
کرمانشاهان لایق مقام او نیست اما از آنجا که مابین دولتین ایران و عثمانی کدورت
است حام السلطنه را بحکومت این سرحد فرستاده‌اند تا هترسی برای عثمانیان بوده
باشد چنانکه تأثیر خود را در بغداد نموده و تمام نقاط عراق بلکه در قسطنطنیه هم
سرایت کرده است .

عثمانیان در خفا بجمع آوری قشون در سرحدات ایران پرداخته‌اند و همه
عظیمی از این بابت در عراق عرب برپاست در ورود پدرم به کرمانشاهان حام السلطنه
از او احترام میکند و پس از یکی دو مجلس ملاقات اظهار اخلاص بوی مینماید و تا
زنده است رشته الفت را نگاه میدارد .

بالجمله باصفهان می‌آیم از ابتدای ورود باصفهان پدرم ترتیب سابق را که در مرادیه بدولت آباد داشت تغییر داده یکجهت در شهر اقامت می‌کنند حوزه درسی تشکیل داده مجلس مرافعه و حکومت شرعی برپا نموده یعنی یکی از روحانیان و حکام شرع اصفهان می‌گردد و بواسطه مکنات و حسن معاشرتی که دارد بزودی محل توجه گشته ترقی کامل می‌کند حکومت اصفهان در این وقت باشاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان است ظل‌السلطان بزرگترین پسران ناصرالدین شاه و شخص متمسک طماع عتهوری است اصفهان را منظم نموده آثار توسعه یافتن دائره حکومت او نمایان است .

در این شهر هنوز از عظمت قدیم روحانیان نمونه‌ئی باقی است یعنی رؤسای روحانی در این شهر نسبت بدیگر شهرهای ایران بیشتر هستند و نفوذشان زیاد است گرچه حکومت مقتدر ظل‌السلطان نفوذ روحانیان را تا یکدرجه محدود کرده ولی نظر بتعصب عوام باز که چندان و هرگز با آنها راه رفته مابین خوف و رجس ایشان راه میبرد بعلاوه نمیخواهد بالمره قدرت آنها را تمام کند چه تصور میکند برای پیشرفت کارش در طهران و محفوظ ماندنش از حسادت برادران که یکی از آنها مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت است و دیگر کامران میرزا نائب‌السلطنه در دست داشتن قوه روحانیان اصفهان بکار او خواهد خورد .

ریاست روحانیان اصفهان در اینوقت رسیده است بحاج شیخ محمدباقر از اولاد هشایخ محترم نجف امامت مسجد شاه اصفهان هم که از بناهای بزرگ صفویه است باو رسیده و بزرگتر اسباب ریاست او شده حوزه درس مفصلی دارد با دست باز و حسن معاشرت بر دیگران تقدم یافته است ظل‌السلطان از شیخ ملاحظه دارد و هرچه میتواند برای ریاست عامه او مدعی می‌گردد چنانکه در ابتدای ورود پدرم که میبند آزار ترقی در او ظاهر است میخواهد او را باین مقام بیاورد ولی پدرم بملاحظاتی مساعدت نکرده قریب نمیخورد .

حاج شیخ محمدباقر اولاد متعدد دارد و همه را بزودی لباس شرعمداری پوشانیده است و این یکی از بزرگترین بدبختیهای ماست که تصور میکنیم هر مقام را بورات میتوان دریافت حاج شیخ محمدباقر پسران خود را برای تحصیل بنجف میفرستد و بعد

از مدت کمی مراجعت نموده مصدر امور شرعی میگردند و از آنهاست شیخ محمد تقی که برای جلب قلب عوام خود را آقاجنبی میخواند باینکه دایرة اطلاعات او محدود است و تحصیلات درستی ندارد بترجمه کردن پاره‌های از کتب عربی دینی و تألیف نمودن پاره‌های از آثار فقهی و اخلاقی در نظر عوام خود را دانشمند جلوه داده می‌خواهد بعد از پدر برمسند ریاست تمامه روحانی آن شهر بلکه تمام ایران بنشیند و مردم اصفهان هم آنها که نمیدانند ندانسته بوی اظهار ارادت میکنند و آنها که میدانند بملاحظه پدرش سکوت مینمایند .

شیخ محمد تقی در زیر یک پرده نازک بجمع آوری مال و ازدیاد مکتب بخریدن املاک و مستغلات پرداخته بجمع وسائل کسب ثروت متشبث میشود ولی بنام اشخاص دیگر که نامقام زهد و تقوای خود را در نظر عوام نگاهداشته باشد ولی شنیده نمیشود که برای کار از مردم پول بگیرد یعنی رشوه خواری کند این شخص در ابتدای ورود پدرم باصفهان با اظهار خصوصیت بسیار میکند پدرم نیز در ظاهر باوی الفت مینماید خصوصاً که با بعضی اشخاص بزرگ اصفهان مانند میر محمد حسین امام جمعه و غیره سابقه کدورت دارد در این وقت که میخواهد در شماره رؤسای روحانی باشد بر خود لازم میدانند با اشخاصی که محل توجه عوام هستند الفت داشته باشد .

بهر صورت پدرم از اول امر در خط قدس و تقوی سیر میکرده و خدا پرستی را بر هر چیز مقدم میداشته است حوزه درس فقهی تشکیل داده نماز جماعت میخواند روضه خوانی مرتب با معنائی در خانه خود دائر نموده خود بمنبر میرود و موعظه مؤثری بر مردم مینماید و بزرگتر چیزی که موجب توجه عوام و خواص باد شده حسن معاشرت و عنبر موعظه اوست باید دانست که عوام اصفهان ذاتاً ملاما پرست ، مراد دوست و آقا پرور هستند و میتوان گفت که این خصلت در آنها از یادگارهای عهد صفویه باقیمانده است . چنانکه اگر بدقت در اخلاق و عادات روحانیان اصفهان در عهد صفویه نظر نمایم و آثار علمی و عملی آنها را نیکو بینیم آنگاه بتدریج در احوال طبقات دیگر از روحانیان که بجای آنها نشسته‌اند تا عهد مادقت نمایم همان رنگی را که در آن زمان بروی گفتار و کردار و اخلاق و عادات آنها دیده میشده است امروز باز بعد از گذشتن چند

قرن هجدهم و همان آثار را مشاهده میکنیم که باقتضای زمان در صورت‌های مختلف نمودار بوده است و البته مردمی که در زیر دست تربیت این قبیل اشخاص بار یابند ممکن نیست همرنگی با مردم آن زمان نداشته باشند ملامحمد تقی مجلسی اول مردی عارف و زاهد بوده است ولی پسرش ملامحمد باقر مجلسی دوم باقتضای زمان متکر عرفان شده عارف بودن پدر را اهم انکار نموده و سیاست مطلوب صفویه را ترویج مینموده است. قصد و نیت او چه بوده خدا میداند ولی تألیفات و تحقیقات سطحی او در آثار مذهبی شیعه بجای آنکه بر معنویت روحانیت طریقه حقه جعفری بیفزاید از آن کاسته و در نظر خواص و قوی ندارد.

شیخ محمد تقی نجفی بر سیدن بمقام پدرش قانع نیست بلکه میخواهد بجایگاه مجلسی دوم نشسته در قرن سیزدهم اسلامی مردم اصفهان را رو به‌پهرا برگرداند در صورتیکه ترقیات زمان این فرصت را باز نمیدهد

خلاصه پدرم با اینکه دارای افکار حقیقت‌آمیز است و سالوسی و عوام‌فریبی منافی مقام اوست ولی نظر بنقصان تربیت عوام اصفهان و هم در مقابل رفتار دیگران مجبور است مقام ظاهر خود را نگاهدارد و با اینگونه اشخاص خصوصیت نماید بی آنکه رابطه معنوی میان آنها بوده باشد.

فصل ششم

پدرم و ظل السلطان

ظل السلطان در ابتدای ورود پدرم باصفهان تصور میکند با آسانی میتواند او را بخود جلب نموده از جمله اسباب پیشرفت مقاصد خصوصی خویش قرار بدهد ولی طولی نمیکشد که میفهمد با استغنائی طبع پدرم و در سنکاری و بی‌طمعی که دارد بدام آوردن او کار آسانی نیست و از رفتار عاقلانه و پیشرفت فوق‌العاده کار ریاست‌شرعی او نگران میماند پدرم ملتفت خیالات اوهست و میداند نباید او را از خود بدگمان نگاهدارد اما میان دو محدود میماند یکی حفظ مقام خود با ملاحظه نظر عوام که از روحانیان مقدس آمیزش نمودن با حاکم ظالم را توقع ندارند دیگر بدگمانی

ظل السلطان که از او بهیچ وجه بر طرف نمیشود مگر بدست طمع دراز کردن در برابر او و شرکت نمودن در مظالمش ولی پدرم از نفع موهوم الفت با ظل السلطان صرف نظر کرد معقام خود را محافظت عینماید بقدر ضرورت با وی آمد و شد کرده از کدورت باطنی او اندیشه نمینماید.

روزگاری بدینمنوال میگردد حوزه ریاست پدرم روز بروز ترقی نموده مجلس درمش رونق گرفته فضایی طلاب در آن مجلس حاضر میشوند نگارنده هم با اینکه سنم هنوز اقتضاندارد با طلاب سالخورده فاضل همدرس باشم نظر بترقی که در مقدمات نموده ام در آن مجلس حاضر شده درسهای خصوصی هم در فقه و اصول و حکمت و غیره دارم و نزد میرزا عبدالرحیم افسر که خوشنویس معروف اصفهان است تحصیل خط نستعلیق مینمایم. برای بقیه موضوع این فصل ناچارم شرحی از احوال عمومی خود که چند سال از پدرم کوچکتر است بنویسم. پس از ورود پدرم با اصفهان مدتی عمومی از او تمکین دارد و بمهربانی رفتار میکند پدرم نیز از این الفت خوشحال است چه از خانواده پندری جز این برادر کسی را ندارد و او را دوست میدارد و از اینکه اختلاف مشرب و اختیارات غالباً میان آنها جدائی میانداخته بسی دلننگ بوده است.

اسباب اختلاف ما بین این دو برادر بیشتر بواسطه اشخاصی فراهم میگردد که با عمومی طرح الفت ریخته از او جلب منفعت نموده او را بمخالفت نمودن با برادری که بچای پدر اوست وامیدارند بهر صورت این الفت موقتی است و بزودی مبدل بکدورت میگردد و این کدورت در کشمکش میان پدرم و ظل السلطان دخالت حاصل میکند ظل السلطان بخیال ملاکی افتاده بهترین املاک اصفهان را میخرد و از جمله بخیال میافتد ملک مرغوب پدرم را هم که در کرون اصفهان دارد از او بگیرد پدرم از او گذار کردن ملک ابا نموده بکوقت خیر دار عیش و شویم عمومی سهم خود را در آن ملک بی اطلاع پدرم بظل السلطان فروخته و او در ملک ما راه پیدا کرده اسباب زحمت برای پدرم فراهم میگردد.

پدرم بخیال مسافرت افتاده در اواخر سنه ۱۲۹۷ (یکهزار و دوست و نود و هفت هجری) بخراسان روانه میگردد و خانواده خود را نیز همراه میبرد.

در آن وقت من هفده ساله هستم و این سفر با سودای شدید که در سر دارم برای من تفریح و تفرج مهمی است هفت ماه در مشهد مانده وقت را بخوشی و آسایش با گشت و گذار بسیار میگذرانیم .

پدرم نیز بحسن معاشرت محل توجه عمومی میگردد و چون محضرهای شرعی مشهد از اغتشاش و رشوت خواری محفوظ نیست محمدتقی میرزای رکن الدوله فرزند محمد شاه که از شاهزادگان محترم و حکمران خراسان است پدرم توجه کرده

حکومت شرعی را در پاره‌ئی از حوادث مهم که پیش می‌آید بوی رجوع نموده میخواهد از مشهد بماند و یک اداره حکومت شرعی منظم بی‌شائبه در آن شهر بر پا کند پدرم این خواست حکومت را نپذیرفته میدانند ملاحظه نمودن روحانیان مشهد از او تاوقتی است که از مقیم نگشته رقیب کار آنها نشده و گرنه با ارضدیت هینمایند و آسوده‌اش نمیگذارند چنانکه در همین مدت اقامت کم هم نتوانسته‌اند در خانه او را باز دیده باشند



ظل السلطان

و از اسباب جینی برضد او دریغ نداشته‌اند .

در این احوال از اسفهان خبر تعدیات ظل السلطان در ملک مشترک و انواع تعدی و آزار که بر عیتهای ما مینمایند حتی آنکه حاصل آنها را شبانه در صحرا آتش میزنند و حیوانات آنها را میکشند بی در پی میرسد برای اینکه باقی ملک را

خواه یا ناخواه تصاحب نماید پدرم هر چه بکتابت و تلکرافت میخواست این غافل را
را بر طرف نماید نمیشود ناچار بتهران مراجعت میکند .

حسام السلطنه سلطان مراد میرزا در اینوقت در طهران است با پدرم خصوصیت
بسیار میکند دیگر رجال دولت و رؤسای روحانی هم از احترام و پذیرایی هیتمایند
از روحانیان حاج ملا علی کنی که متمولتر و محترمتربین آنهاست و آقا سید صادق
طباطبائی و آقا سید مرتضی صدرالعلماء و برادر وی آقا میرزا محمد باقر که مدتی
در حوزه درس فقه ملاحسین فاضل اردکانی در کربلا همدرس و رفیق پدرم بوده است
بیشتر با وی الفت دارند .

پدرم شروع بتدریس فقه عینماید امامت جماعت میکند مشیر رفته موعظه مینماید
و طولی نمیکشد که در طهران معروف و مرجع میگردد .

اقامت او در طهران و مرجعیت وی و آمیزش بزرگان دولت و ملت با او
بی نهایت اسباب خیال ظل السلطان میشود و از تندروی و زحمت دادن بیستگان ما
تا يك اندازه خودداری مینماید پدرم نیز مصمم میشود در طهران اقامت نماید و اگر
استقامت در این رأی کرده بود شاید بسیاری از حوادث ناگوار که بعد واقع شد
صورت نمیکرفت ولکن پیش آمد احوال این صلاح را برهم زده باز باصفهان بر میگردد
و گرفتار محذورات میشود .

شرح مطلب آنکه پس از يك سال و کسری اقامت ما در طهران ظل السلطان و
مظفرالدین میرزا هر دو بطهران احضار میشوند و سببش این است که پس از معزولی
میرزا حسینخان سپهسالار گرچه صدارت بمیرزا یوسفخان مستوفی الممالک رسیده است
ولکن رشته امور در دست محمد ابراهیم خان امین السلطان است که در کلیه کارهای
مملکت مداخله میکند و بواسطه منافع مادی که بشاه میرساند مورد مرحمت بسیار
است اختلاف کلمه مابین صدراعظم رسمی و غیر رسمی اوضاع دولت را رو بخرابی میبرد
و برای اصلاحات چنان صلاح میدانند و تبعید و ظل السلطان که جنوب و شمال ایران در
تصرف آنهاست بطهران بیایند و ترتیبات تازه ای که در نظر دارند با حضور آنها داده
شود ظل السلطان نظر بر قابت شدید که با ولیعهد دارد در این سفر با اہت زیاد بطهران

میآید هر کس بوسیله می باو اظهار تقرب میکند ولی پدرم نظر بمالیتی که از او دارد بملاقاتش هم اقدام نمینماید. در این سفر بر توسعه دایره حکومت ظل السلطان افزوده میشود و باقتداری افزون تر باصفهان مراجعت مینماید و این بواسطه ارتباط زیادی است که با مستوفی المعالک دارد چون زمان مراجعتش نزدیک میشود گرچه بی اعتنائی پدرم باو اورا بی اندازه مکدر دارد ولی شاهزاده صلاح خود را در آن میند باوی از در مهربانی در آمده بدلجوئی ظاهری کردن دل او را ر بوده به اصفهانش بر گرداند اینستکه در خفا از آقا سید مرتضی صدرالعلماء درخواست میکند اسباب الفت پدرم را با او فراهم آورد.

صدرالعلماء مجدانه در این کار اقدام نموده خواهی نخواهی پدرم را با خود بدیدن ظل السلطان میبرد گرچه این مجلس برای صلح و آشتی است ولیکن عاقبتش خوش نمیشود چه ظل السلطان بعد از تعارف سردی از پدرم میسر صد علمای روحانی چرا اینقدر کند با هستند هر کجا میرسند اقامت میکنند پدرم در جواب میگوید اسباب حرکت دو چیز است هوا در سر و قوت در پا ماکه لباس روحانیت در بر داریم امیدواریم هوایی در سر نداشته باشیم قوت پای ما را هم گسالی دیگران میگیرند ناچار میشویم هر کجا رسیدیم اقامت نمائیم این جواب ظل السلطان را مکدر ساخته با کمال ملاحظه که از صدرالعلماء دارد بیخدا نگهدار گفتن از مجلس برخاسته و باطاق دیگر میروند و صدرالعلماء با پدرم بازگشت مینمایند ظل السلطان بعد از گذشتن این مجلس از کم حوصلگی خود پشیمان شده خیال اول خود را تعقیب مینماید و از صدرالعلماء معذرت خواسته مجدداً درخواست میکند اسباب مراجعت نمودن پدرم را باصفهان فراهم آورد. صدرالعلماء هر طور هست پدرم را راضی میکند و اطمینان میدهد که ظل السلطان باوی مهربانی و گذشتنه را تلافی خواهد کرد و او را بمنزل شاهزاده میبرد شاهزاده در این مجلس خصوصیت کرده از او قول میگیرد که بزودی باصفهان برگردد.

پدرم پس از دو سه ماه یا برادر بزرگتر از من باصفهان روانه شده مرا با مادر و دیگر برادرانم در طهران میگذارد باین قصد که اگر در ورود باصفهان ظل السلطان بوعده خود وفا نکند بازگشت بطهران نماید پدرم این ترتیب را از روی احتیاط

مینماید در صورتیکه نتیجه‌ی ندارد زیرا ظل السلطان تاریخی که او اطع علاقه از طهران نکرده باشد آنچه را در سر و در خاطر از او دارد بروز نخواهد داد او هم نمیتواند ما را مدت طولانی در طهران نگاهدارد و خود در اصفهان بماند در این صورت نه از مهربانیهای ظاهری ظل السلطان در ابتدای ورود خود میتواند اطمینان بر رفتار او در آتیه حاصل نماید و نه پیش از حصول اطمینان ما را میتواند باصفهان بطلبد .

بهر صورت این تدبیر چندان سودمند نیست و صلاح او این بوده است که فریب شاهزاده را نخورد تا او حاکم اصفهان است در طهران بماند و یا آنکه بهر صورت باشد او را از خود اطمینان داده طرح الفتی باقتضای وقت با وی ریخته با اهل و عیال باصفهان رفته باشد .

بالجمله پدرم باصفهان میرسد و مهربانی فوق العاده از ظل السلطان میبیند بحدی که هیچ منتظر این رفتار نبوده است .

ظل السلطان ملتفت است که پدرم بچه ملاحظه خانواده خود را باصفهان نبرده است اینست که همراهی و مهربانی را بحدی میرساند که او را به حسن رفتار آتیه خود با او امیدوار میسازد و مخصوصاً ملك مشتركی را که سبب کشمکش شده بقیمت مناسبی خریداری نموده این موجب اختلاف را هم ظاهراً بر طرف مینماید بعد از چند ماه شاهزاده از علت ماندن مادر طهران از پدرم پرسش نموده تأکید مینماید که او بزودی ما را باصفهان بطلبد پدرم باز چندی تعلل میکند و هر وقت بعد از معذرت میگردد ولی شاهزاده نپذیرفته بالاخره او را مجبور میسازد ما را طلب نماید .

اینجا مناسب است شرحی راجع بقوای مملکت نگاشته ز آن پس سرگذشت ایام توقف خود را در طهران بنکارد .

فصل هفتم

ایران و قوای آن

در اینوقت دو قوه در ایران حکمرانی میکند .

یکی قوه دولت که عبارت است از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار صدارت میرزا

یوسفخان مستوفی المعالک و وزارت و حکومت شاهزادگان (پسرها و عموها و عمو
زادگان شاه) بااهمیتی قابل اعتناء از نتیجه زحمات میرزا حسینخان قزوینی سپهسالار
اعظم افواجی از نظام در تحت تنظیمات معلمین اطریشی صورت انتظام گرفته در خزانه
دولت از وجوه ذخیره شده پیش هنوز مبلنی باقی است .

ایلات و عشایر از دولت اندیشه دارند قوای دولت برای انتظامات داخلی کافی
است مالیاتها باسانی وصول میشود حکام تعدی بسیار میکنند و کسی جرئت شکایت
نمودن از آنها ندارد مخصوصاً از شاهزادگان درجه اول ناامنیها بیشتر در سرحدات
بروز میکند که پیداست دست تحریک خارج در آنست مانند حمله شیخ عیدالله بر
سرحدات آذربایجان و مانند تجاوزات ترکمنها در سرحدات خراسان که در عبور و
مرور زوار در راه مشهد مقدس چند منزل توپ و سوار از طرف دولت قافله را بدرقه
مینماید روابط دولت با همسایگان از طرف مغرب با عثمانیان اغلب گفتگو حاصل
میشود و دولت از عهده خاتمه دادن بآن اختلافات بوجه دلخواه برمیآید در سیاست
خارجی عهد نامه‌تی که مهمتر از همه آنها در ترکمانچای باروس بسته شده در کار است
ولی چیزیکه خاطر دولت را آسوده نگاهداشته و میخواهد تصور کند میتواند خواب
راحت نموده باشد رقابت میان روس و انگلیس است که باهیجان شدید در این مملکت
بروز کرده .

روس برای رسیدن به هندوستان و دریای آزاد سعی مینماید نفوذ خود را در
ایران زیاد کند در صورتی که سیاست او در برابر سیاست انگلیس در ایران ضعیف
شمرده میشود .

دولت تکلیف خود را در آن میداند میانه روی کرده بآتش رقابت آنها دامن
بزند تا در میانه آسوده خاطر بماند باین سبب هر وقت امتیازی یکی از آندو دولت
میدهد مجبور است دیگری را هم بهر وسیله باشد راضی نماید .

ناصرالدین شاه صدارت میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا حسین خان سپهسالار را
دیده بعلاوه مکرر بارو با سفر نموده اوضاع دزد بزرگ و کوچک و ترقیبات عالم را
مشاهده کرده خود نیز باهوش و کارکن است اگر این اطلاعات و کاردانیها مقهور

هوستاکی و شهوت رانی نمیگشت بخوبی میتوانست ایران را آباد نماید .

ولی افسوس که آسایش خیال موقتی از طرف جنوب و شمال ورقابت خارجی که معلوم نیست چقدر عمر خواهد داشت او را مغرور کرده کار عیاشی بحدی رسیده است که مجال برای او در کار دیگر باقی نگذاشته است .

ناصرالدین شاه حرم سرایی برای خود ترتیب داده که برای شرح دادن آن کتاب مخصوص لازم است چند صد زن در آنجا جمع نموده بدست خواجه سرایان سپرده هر یک از آن خانمهای بزرگ و کوچک بر حسب شان و مرتبه می ده دارند دارای تبعه و لحقه بسیارند زنان و دختران و خواجگان و وزیر و دبیر اغلب در خارج حرم دارای خانه و زندگانی و تجملات مخصوص برای آتیه خود هستند این اداره بزرگ باید وجه قابل اعتنا مخصوص خوشگذرانی اعلی حضرت است و تا یک حد هم برای تربیت خانمها سودمند است در گردشهای بیرون شهر جمعی از آن خوانین را غالباً با خود میبرد باین سبب مجبور شده در عمارتهای بیلاقی هم برای آنها تدارک منزل بگیرد .

درسفری که برای زیارت عتبات عالیات بعراق عرب میرفته از آنجا که بیشتر زنها مقدسات و زیارت دوست هستند خصوصاً زیارت کربلا که مطلوبیت مخصوص دارد بمیل طبع ورقابت بکدبگر جمع کثیری از خانمها ملتزم رکاب همایون بوده اند و این مسئله در انظار مردم عراق عرب خوشنما نبوده او را شاه زنان میخوانده اند .

خلاصه ناصرالدین شاه از آسایش خود و تا یک اندازه بی صدایی مملکت خوشحال است و از بروز افکار جدید که میدانند بر هم شکننده عیش و عشرت اوست تا آنجا که بتواند جلوگیری مینماید رجال تحصیل کرده اروپا دیده را از کارها دور میکند .

صاحبان افکار کهنه را بیشتر روی کار میآورد این مردم هم طبعاً با افکار تازه ضدیت دارند میرزا علی خان امین الدوله را که شخص دانشمند دارای خیالات جدید است یوزارت پست که کار کوچکی است معطل گذارده اسم پرسم ریاست شورای دربار را هم بر سر او نهاده است امین الدوله با بیداران ایران در خارج و داخل مربوط است و نسبت بآنها مرجعیتی دارد .

ملکم خان (صاحب کلیات) که یکی از بیداران باحرارت است مدتها در سفارت های

بزرگ از طرف دولت مأمور بوده در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمیکند این ایام بطهران احضار شده بیشتر اوقات با امین الدوله است مجمع سری تشکیل داده بنام فراعوشخانه میخواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احساسات جدید قرار بدهد از همه قسم مردم وارد شده اند و تا یکدرجه در هیجان خیالات منجمد شده تأثیرات آن هویدا گشته است .

میرزا یوسفخان مشاورالدوله تیریزی صاحب کتاب يك كلمه از واردشدگان آن حوزه است يك كلمه يعنى قانون .

میشنوم یکی از روحانیان بزرگ طماع از طرف شاه تطمیع و برای اکتشاف حقیقت این امر بتزویب وارد شده شاه را از عاقبت این کار وحشتناک نموده است .

البته دست رجال دولت آنهاکه بر ضد امین الدوله و ملکم و برضد اینگونه خیالات هستند نیز در این تدبیر هست تا عاقبت بکجا انجامد .

ملکم خان پاره بی تحصیلات در کار چشمبندی نموده که در انظار مردم بی خیر کارهای او قابل توجه و موجب تحیر است .

ناصرالدین شاه با معارف همراهی ندارد بلکه ضدیت هم مینماید مثلاً مرکز معلومات جدید و معلومات عصر حاضر در این مملکت فقط مدرسه دارالفنون طهران است که در سنه ۱۲۶۶ با اقدام میرزا تقی خان امیر نظام تأسیس شده معلمین اروپایی تعلیمات آنجا رایج شده داشته اند چند مرحله نیکو سیر کرده اکنون دارد تنزل مینماید روز بروز بر اختلال اعورش افزوده میشود چنانکه در فصل مخصوص بیاید میگویند اگر ملاحظات بسیار داخلی و خارجی نبود شاه این مدرسه را برهم میزد و اثری از آن باقی نمیگذارد حالا برای حفظ ظاهر مجبور است صورتش را حفظ کند و معنیش را لغو نماید .

چنانکه بعد از علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه شاهزاده بافضل و کمال وزیر علوم و رئیس دارالفنون بی رعایت مناسبت علمی علیقلی خان مخبرالدوله فرزند رضاقلیخان لله باشی متخلص بهدایت او جانشین او قرار داده جمفر قلیخان برادر مخبرالدوله از طرف برادرش رئیس دارالفنون است این شخص نقل میکند روزی در دارالفنون

نشسته‌ام خیر میکنند شاه در خیابان ناصریه ترا مبطابد چون کاری خارج از ترتیب و عادت است بنهایت مضطرب گفته سرعت میروم کالسکه شاه مقابل دارالفنون ایستاده انتظار مرا میکشد همینکه نزدیک شتم تعظیم میکنم با کمال تفریر (در حالتیکه بادست اشاره بدیوار خیابان بر اهر دارالفنون میکند) میگوید این چیست من از شدت پریشانی چشمم گویا چیزی نمیبیند شاه ملتفت حال من شده قدری ملایمت نموده میگوید این لوحه را بر دیوار ندیده‌ای آن وقت ملتفت میشوم اعلان مجلس درس فرانسه است که شخص معلم فرانسوی گذارده میگویم ندیده بودم.

شاه - حالا بدی الساعه برو سفارتخانه فانه بوژیره بختار بگو ما دارالفنون داریم اگر این شخص میخواهد درس بدهد بیاید آجا و گرنه در خارج دارالفنون مجلس درس داشتن صحیح نیست میروم بیستم شاه را میدهم مجالس درس موقوف و لوحه برداشته میشود بدیهی است این ممانعت محض این است که میدانم در ضمن تدریس زبان از مملکت جمهوری فرانسه مذاکرات دیگر بشود ناصرالدین شاه راضی نیست محصلین به اروپا فرستاده شوند و اگر معدودی میروند و بر میگرددند اولاً تحصیل قابلی نمیکند چون نه بآتیه خود امیدوارند نه آنجا سرپرست دارند که از اتلاف وقت و مال آنها جلوگیری کند و اگر تئو چندهم بحقیقت تحصیل کردند در مراجعت اولاً مصدر خدمتی نمیشوند و اگر هم شدند آن خدمت هیچ مناسبت با تحصیلات آنها ندارد.

ناصرالدین شاه با این پایه ضدیت با افکار تازه رغبت کاملی بمصنوعات خارجه دارد و از هر گونه تقلید کردن از اروپائیان در آنچه راجع بخوشگذرانی است مضایقه ندارد بساخته و پرداخته‌های مملکت خود بی‌اعتنائی میکند بمصنوعات رنگ آمیز اروپا اظهار رغبت مینماید و از طرفی هم کار فابریک در اروپا بالا میگیرد باین واسطه صنایع دستی و کارخانهای زیاد که در اغلب شهرهای ایران برای بافندگی و غیره دائر بوده و از زمان میرزا تقیخان امیر نظام زیاد شده و ترقی نموده است همه رو بنزل گذارده کارگران بسیار بیکار مانده‌اند روز بروز از تجارت داخلی ایران کاسته شده و بر تجارت خارجه آن افزوده میگردد.

شاه بعد از مسافرت با اروپا باشتهای کاذبی اظهار نموده که مشورتخانه دولتی

تشکیل داده تنظیمات جدید بگذارد ولی چون پای محدود شدن اختیارات شخصی از میان می‌آید منصرف می‌گردد باین وصف هر وقت بنخواهد رجال خود سر را گوشمال بدهد این مذاکره را بیان آورده یکی دو مجلس با امثال میرزا علیخان امین‌الدوله خلوت میکند بطوریکه همه تصور میکنند بحقیقت بنخواهد تنظیماتی بگذارد ولی پس از رسیدن بمقصودی که دارد گفته‌ها و کرده‌ها فراموش می‌گردد

ناصرالدین‌شاه از سفر اروپا ارمغانی که آورده این است که اداره پلیسی در طهران تشکیل داده بریاست یکنفر اروپایی که خود را کنت میخواند این اداره تازگی دارد و البته هر تازه‌می‌لذتی دارد اداره پلیس تا يك اندازه از بی نظمیهای شهر طهران جاوگیری نموده و چون سر و کارش با عموم است البته تنظیمات بومه جاراه دارد و بسیاری از مقامات بر میخورد و لکن بملاحظه خارجه بودن رئیس اداره تحمل مینمایند.

کنت پاره‌می تنظیمات میدهد که سابق معمول نبوده مثلاً رسم نبوده است در مراسلات شهری روی پاکت عنوان نوشته شود و عنوان نوشتن فقط برای مکتوباتی بوده است که بشهرهای دیگر یا خارجه فرستاده میشود.

کنت هر مکتوب که از شهر باو میرسد اگر روی آن عنوان نوشته باشد باز نکرده برمیگرداند و میگوید شاید بمن نوشته نشده باشد.

مردم باین حرف میخندند ولی کم کم جاری شده حسن آنرا احساس نموده در غیر مکتوبات باداره نظمی هم در شهر این کار رواج مییابد و بیشتر از طرف درباریان و طبقه عالی رعایت شده هنوز عمومیت نیافته است خلاصه آنکه قدرت ناصرالدین‌شاه و قدرتهای شخصی شاهزادگان و رجال بزرگ که در ایالات و ولایات حکمران دارند بضمیمه قوای نظامی و قوه رؤسای ایالات که قابل اعتنا و بدست دولت میباشد اول قوه مملکت شمرده میشود و حال خلق نسبت باین قوه دائر مدار کم طمع و پرطمعی یا قابلیت و بی‌قابلیتی حکام و رؤسای ادارات است که به‌تبدیل آنها میگردد چون قوه دوم هم خالی از اهمیت نیست بهتر است که آن را هم در فصلی علیحده ایراد نمایم.

فصل هشتم قوة روحانیان

قوة دوم که در ایران حکمرانی میکند قوة ناشی از رؤسای روحانی است که مهمترین آنها چنانکه در فصل سیم گذشت در نجف و کربلا و سامره سکونت دارند و در هر يك از شهرهای ایران بر حسب استعداد خود یکمده دارای مرجعیت هستند. بدیهی است در طهران و اصفهان و تبریز از جاهای دیگر بیشتر موجود میباشند آنانکه در عتبات عالیات اقامت دارند مرجع تقلید و دریافت کنندگان سهم امامند مطاعیت ظاهری و باطنی دارند و مقلدین ایشان اطاعت اوامر آنها را واجب می شمارند. رؤسای مزبور حکومت شرعی نمیکنند یعنی از طرف حکومت محل با آنها کاری رجوع نمیشود باین سبب از محدودیتهایی که از تصدی امر قضاوت برای روحانیان ایران هست محفوظ میباشند و آنانکه در ایرانند در طایفه اند یک طایفه کائیکه صورت ظاهر روحانیت را رعایت کرده از تجمعات دوری نموده زندگی سهل و ساده می دارند با دولتیان مراد نمیکنند و آنها را ظلمه میخوانند و بقضاوت شرعی کردن کاری ندارند این قبیل روحانیان بیشتر با کسبه و عوام سروکار دارند مردم در نماز جماعت آنها ازدحام کرده بایشان اظهار عقیدت نموده تقدیرشان مینمایند.

معاش ایشان بعهده مردم است و جوهات شرعیه را بعنوان اجتهاد خود یا بتوصیه یکی از رؤسای روحانی مرجع تقلید که درباره آنها شده باشد دریافت مینمایند عقد و نکاح و طلاق و دیگر وظائف شرعیه بعهده ایشان است طایفه دوم کسانی هستند که تصدی امر قضاوت مینمایند و مرجعیت خاص دارند و گاهی اگر رخنه می بیابند دخیل امور سیاسی هم میگردند اسباب تجمل فراهم میکنند و بجمع مال میکوشند کم کم جنبه آفاقی یافته ریاست آنها بر جنبه روحانیت غلبه کرده با دولتیان خلطه و آمیزش نموده از قدرت آنها استفاده میکنند و چون بواسطه داخل شدن در دنیا در دل عوام و متدسین برای خود جایگاه محبت آمیزی نمیبینند ناچار بداشتن روابط خصوصی با دولتیان حظه ریاست خود را رونق داده بواسطه تعدی امر قضاوت شرعی خود را مورد

ملاحظه خواص میکنند و همینکه کارشان نصیح گرفت بقضاوتهای کوچک اکتفا نکرده در کارهای مهم مداخله مینمایند بعضی از این قبیل از روحانی نمایان هر يك جمعی از روحانیان مقدس را بپروسیله باشد باخود همراه کرده بتوسط آنها در عوام هم نفوذی حاصل نموده دولتیان را بقوه عوام و عوام را بقوه و قدرت دولتیان ازخود میان خوف و رجا نگاه میدارند هر کدام که باین مقام رسیدند در حقیقت ذوالریاستین و دارای هر دو قوه گشته ازهر راه مداخل نموده مالک و مالک بزرگ میگرددند .

بدیهی است هرچه بر مالکیت آنها افزوده میشود اعتبارات و قدرتشان زیادتیر میگردد و دولتیان هم یکی بملاحظه اینکه وجود آنها را برای اجرای مقاصد خویش خصوصاً در مقابل شورش عوام لازم میسرند و دیگر بواسطه اندیشه‌ی که از روحانیان بی اعتنای بدتیا دارند با اینگونه از آقایان همراهی کرده توسط آنها را نسبت باشخاص میپذیرند احکام صادر شده از آنها را اجرا میکنند مالیات املاک ایشان را تخفیف میدهند از دادن مستمری و مقرری بخود و اولاد و بستگانشان مضایقه نمیکند و بعبارت دیگر از آنچه خود میبرند سهم مختصری هم بخلق آنها ریخته آنها را از خود راضی نگاه میدارند دولتیان بواسطه اینگونه از روحانی نمایان تیغ قدرت روحانیان حقیقی را کند نموده خود را بر مرکب آرزوی خویش که خود سری بی معارض باشد سوار کرده از هر گونه ستمکاری بزیر دستان دریغ نمینمایند .

روحانیان هر کدام اهل علم و فضل باشند بالقباب دولتی اعتناء نکرده آنرا برای خود کسر می شمارند و هر کدام بوراوت لباس روحانیت دربر نموده باشند بجای علم و فضل تشبث بالقباب میجویند مانند امام جمعه، سلطان العلماء شیخ الاسلام و امثال اینها گاهی میشود که دارایان القاب هم صاحب فضل و کمال باشند و لیکن بندرت بنا بر آنچه نوشته شد وزارت عدلیه کاملاً بمحضرهای شرعی رؤسای روحانی مربوط است و احکام صادر شده از محضرهای آنها گرچه بدون ارجاع عدلیه باشد مجری میگردد و مکرر ناسخ و منسوخ در یک قضیه بمورد اجرا گذارده میشود چه محضرهای شرعی غالباً ترتیب ثبت و ضبطی ندارد .

طمعکاری قضات و معجزین شرعیات که اغلب نفوذ کامل در وجود قضات دارند